

تصفات بکار بردند رفته رفته عالم را گرفت و چون استعمال آن جز در پیاپاهای چینی لطیف
 نداشتند آنهم از آنکه است او و نیز یکی از نقائس چین از ظروف و ادواتی چینی است که
 قبیح آن از مملکت است و با ذرات آن شکست که در کوههای آن مملکت بهم میرسد و آن سنگ
 آس کرده در حوض آبی می افکنند و بر هم زنند تا آنچه نقیل و درو باشد در ته حوض نشیند
 و صاف آنرا گرفته در حوض گیریزند و بر هم زنند همچنین چند کت این فعل را بعمل آرند
 تا آنچه صاف بماند آنرا در سرکار بادشاهی ضبط نمایند و ظرف فغفوری و پایی تختی آنرا
 بمصوب می پیوند و باقی را بسیار مردمان گذارند در عجایب بلدان مسطور است که در
 یکی از قریای چین خنیر است که سالی یکبار آن قریه جمع آمده اسپ در آن اندازند
 و بر اطراف آن ایستاده اسپ از بر آمدن مانع آیند و اوام که اسپ در آب باشد بر آن
 چون بقدر کفایت بارش شود آن اسپ ابر آورده فرج کنند و گوشتش را بر قلعه کوچی که
 نزدیک غدیر است گذارند تا طیور و حوش را طعمه گردد و نیز در حدود چین خنیر است
 که چون مریض از آن آب بیاشامد اگر هلیش سیده باشد فی الفور بگریزد و الا بفرسنگ
 و همچنین در یکی از مضافات آسیات که سنگ اسفل آن آسیات حرک است و سنگ
 اعلی آنرا نیز آسیا آرد بی سوس سوس بی آرد بیرون آید و بخرچین را بخرچین
 گویند طول آنرا پانصد فرسنگ و عرض دویست و هفتاد و پنج فرسنگ گرفته اند و در
 چین مصادیق طلا و باقوت و دیگر جواهر باشد از آن جمله جبریره است که طول آن
 هزار گز است و مردم آنجا پادشاه را مهابراج گویند هر سالی شش هزار تن طلا از آن
 بخریره اش عاید است و آن پادشاه را اسپان باشند که مری گردن شان بریزند

کشد و در جزیره مرغیت که در اجواهری گویند و انظار سخن کند فصیح تر از خطی دیگر
 مدت حیاتش زیاده از یکسال نباشد و در جزیره ناره المسک و طائوس باشد و مستحکم
 از روبا و آن جزیره پیدا شود که فیل و گاو میش افزو برد جزیره و لواق متصل
 جزیره یلع است و در انجا طلای بسیار دارد و چنانکه قلاوه سگ و میمون از طلا سازند
 و آنوس درین جزیره بجای نیم سوزند جزیره کای و سوره خط استوار حدود ^{شرق}
 از میان این جزیره گذرد مسدود طلعی را نجا بسیار است و در نجا ماران باشد که گاو ^{میش}
 نرود جزیره محکوب در عین نطق استوار است و مساحت آن جزیره نسیصد کرده
 و نسیصد کرده است و درین جزیره ثوره است و ثمره آن مشابه باشد بصورت انسان
 چنانکه صورت بزرگ شده و عصبانش رست گرد و چیزی مانند گرد باد و سر پستان کثیر
 از آن در جریان باشد بر آن بخت پیدا آید و آنصورت از آن پستان شیر بکند مقدار
 یک گز بند شود بعد از یکسال خشک گردد و در آن جزیره کر سیت که یک گز طول
 دارد هر چند او را پاره پاره کنند باز بهم می پیوند و حیات یابد اگر بقرع و انقیابی آنرا
 گرم گیرند هر کس آنگاه سخوان و اندام بشکند چیزی از آن بر شکسته بندد و آنرا
 بیاشند آن شکسته فی الحال درست شود و قوت گیرد جزیره یا قوت جزیره است
 که در وی یا قوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و نوعی دیگر از جواهر است که گالی آنرا
 از یا قوت بهتر عقاد دارند و در آنجا جزیره دیگر است که در محل ایران است
 نقره افاده باشند از کیشال تا نیم من جا بلقا شهر است در نهایت مشرق از
 بن عباس و کیفیت که گالی جا بلسا از او لا و نمودند و اصل جا بلقا از او لا و با هر دو ^ن

برآند چون ولاد موسی از سخت نصر گزینند حق تعالی ایشان را در آن شهر انداخت و آنجا
 در آنجا اقامت نمودند و از جالبقا و جالبسار و یات دور از عقل می روند و شیخ اکبر و محققین
 می نویسند که وجود آن دو شهر در عالم مثال ثابت است و در عالم شهادت سراندریب که بنگال
 هم مشهور است جزیره است معظم از سرزمین که دور آن دو صد و چهل کرده است در جزیره پانوی
 سنج زرد و کبود توان یابد و بعضی اینها را آن جزیره الماس هم میباشند و بعضی از حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم نقل میکند که ازین قلع که است خوشترین مساجد مسجد
 انصی و نیکوترین جزایر جزیره سراندریب در آنجا کوهیست موسوم بدیهون که منزل حضرت
 صفی الله علی بنیاد علی اسلام از بهشت بر آنکوه بوده و اشراف هم آنحضرت در آنکوه ظاهر
 بر شرب چندان باران بار که اشراف هم شسته شود از صباغ طاهر باشد همیشه در آنجا
 در آنکوه بقایت بنظر میرسد گویند در جوار سراندریب درستی است که هر صبح در قی انسان آمد
 که در کف صخره کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله بر صخره و دیگرین آیتی از قرآن مجید
 نقش باشد و پادشاه آنکس از اضبط کرده در بر درومی و عطشی که بچار پرده صحت فرست
 گردد و آنکه حکم جزیره علی در آنجا و سخت فلفل بسیار بود گویند که بر سر جزیره فلفل
 برگی بزرگ باشد که باران باریدن گیروان برگ خشک باشد و چون شانه تابان بر آن باران
 و چون باران بانه استند یک از روی خوشه بر خیزد و آنکه فلفل در آن زمان بیدان فلفل
 اول بزرگ قلم داده شد شروع خبر بر باره از حالات اقلید و در آنکه آیه فلفل در آن
 در خواصی برای شست و در آنهم پند از گوهر شست و غوطه در بجز در که خواهر خورد
 خوشتر آن مکنون آورده گوهر سراندریب همان خواهد بود و در آنجا بیان خواهد بود

الاقلیم الثانی این اقلیم مشرقی جنوبی است ابتدای آن از مشرق بود پس بروسط بلاد
 چین و تنگ ستریب بلاد هند و قندار و وسط بلاد کابل و جنوب بلاد کرمان و گرزگزد
 بعد از آن بحر فارس را قطع کرده بروسط بلاد رقه و افریقیه و شمال بحرستان جنوب
 قیوان و وسط بلاد مرطانه گذشته به بحر اوقیانوس منتهی گردد مساحت سطح این اقلیم دو
 هزار و پانصد و شصت و شش فرسنگ یکمیل است و هفتاد و هفت شهر دارد و آن شهرها
 شهر مشهور است که کرده آید و یار عرب اهل این اقلیم است و آن کوه و مینه و یامه طایفه
 و بادیه شام و مصر و یمن است از کوه مغطیه تا نصف اشرف و دو صد و سی فرسنگ
 عرب است و ایضا ما بین بحر فارس و بحر حبشه و وجه و فرات نیز داخل جزیره عرب است
 و این مساحت نیمی تعلق با اقلیم دوم نیمی تعلق با اقلیم سوم دارد چون کرسی حجاز که
 و خانه خداوند تعالی عز و جل است هر اقلیم ابتدای آن بحرین و تبرک است بیان داد
 که مغطیه زاد الله تعالی تعظیم او شریفاً و این شهر مستطیل است که طول او عرض او
 زیادتی دارد کوه ها که در آنند قلعه و آفتاده با و صفا این دریا طوله سه طرف دیوار
 شهر پناه ساخته شده است دیوار که جانب مشرق است عرض او با باب مغلات است که مقبره
 شریفه آن شهر است دیوار که در جهت مغرب پاره از شمال مقابل بدینه مقدسه نبویا
 و آنرا سور باب السبیکه گویند دیوار که در جانب یمن است آنرا سور باب الیمین سور باب
 نیز مانند تعمیر این پرتو دیوار در ^{۱۶} شصت و شانزده بحکم شریف آنجا که سپید
 بن عجلان بود و آفتاده طول و عرض آن شهر این است که از باب مغلات تا باب
 چهار هزار و چهار صد و هفتاد و دو ذراع است از باب مغلات تا باب السبیکه نیز همین ^{مقد}

بزیادت و دقت و بیت ذراع است و کوههاییکه محیطه باین درو شهر اند و کوه اندیکی را
 بوقبیس گویند و دیگری را که سنگ سرخ دارد و مقابل بوقبیس است فعیفان گویند
 این هر دو کوه را حسین که گویند بوقبیس را اخب شرفی و فعیفان را اخب شرفی
 و در کوه معظمه بناهای بسیار و خانه های عالی اکثری بلند و سنگین پنج منزله و شش منزله
 و چشمه های جاری و چاه های سیله و حوضهای دقنی و حمامات نیز بسیار است و در زمان
 فاکهی که موخ است شازده حمام گرم میشد و آن را دو قسم کرده اند مغلات و
 و مستقله دارالحرزان نزدیک کوه صفا که جانب راست است که است حد مغلات است و در
 که جانب چپ است علامت حد مغلات و این شهر معظمه و گرم داخل ولایت حجاز است
 که در میان ولایت شام و عراق و مصر و یمن واقع است و آن ولایت مشتمل بر چند
 شهر که از آن جمله است این شهر معظمه و از آن جمله است مدینه منوره از آن جمله است یامه و غیره
 بسیار باین هر شهر تعلق دارند و عمل که معظمه از بعضی جوانب تا معاقب ده روز
 خصوصا از جانب یمن سر حد یک وقت آنرا صنکان گویند و آن مسافت ده روز است
 از که و از بعضی جوانب دیگر کمتر است چنانچه از طرف مدینه سر حد آن موضعی است
 که او خاوه صفتی نامند و آن می است در میان عسکان و بکر که بر مسافت یکم روز است
 و از جانب عراق موضعی است که او را عمیر گویند و آن نیز همین قدر مسافت دارد و در
 گرد که معظمه حد حرم است که در آنجا شکار کردن و درخت بریدن در نیست و اگر
 از کسی قطع شجر یا صید در آن مکان واقع شود بروی کفارت می آید و حد حرم از
 باب مسجد الحرام که معروف به باب بنی سلیمه است تا دو هزاره که سمت عرفه چسبند

حرم منصوب است سی و هفت هزار و دو صد و دو در سمت از باب المغلات تا همان دو شماره ^{۴۲۲} تا
 پنجاه و هشتاد و سه ذراع است و در جانب عراق تا دو شماره که بر راه وادی نخله ^{مبنی}
 بیت و هفت هزار و یکصد و پنجاه و دو در سمت از باب المغلات تا دو شماره مذکوره ^{مبنی}
 پنجاه و هشت و پنج ذراع است و از جانب بیخیم که بر سمت مدینه منوره است حد حرم و ^{۱۴} در
 هزار و چهارصد و بیست ذراع است و از جانب یمن از دیوار باب ابراهیم تا علامت حد
 حرم ^{۲۰} بیست و چهار هزار و پانصد و نه ذراع است از دیوار باب یحیی تا علامت حد حرم
 در آن جهت که نیز سمت یمن است بیست و دو هزار و هشتصد و هشتاد و شش ذراع است و ^{۲۱} بنا
 کرده تا دور حرم رانسی و هفت کرده نوشته اند از خصوصاً حرم است که مذکور شد یعنی
 جای تورات شکاری رانه در پنج اشکار کردن در سمت آنه از سایه آب گریز ایندن ^{۲۲} خست
 بنات آنجا پریدن و کندن و برگ یخزن جایز نیست مگر از خود که بنا بر ضرورت و
 جایز نوشته اند و خانه کعبه و نه نوبت باشد اول از ملائکه زمین بفرموده حضرت ^{۲۳} علی
 که در محاذی بیت المقدس خانه ساختند که هرگاه ملائکه آسمان بیت المقدس اطواف کنند
 ملائکه زمین در بیت الحرام رسم اطواف بجای آرند مدت بنا بی بیت الحرام بعد از بنا
 بیت المقدس ^{۲۴} چهل سال بود و بنامی دو مزار حضرت آدم صغی الله عنده که تعلیم حضرت
 جبرئیل علیه السلام و مودعوا زمین را خضر کرده و از گل خانه ساخته و فاصله میان
 آن تا زمان بنای ملائکه دو هزار ساله بوده سیم بنای اولاد آدم است که در
 زمان حضرت شیث خانه از گل و سنگ ساخته بودند که تا طوفان نوح باقی بود
 چهارم بنای حضرت ابراهیم علی نبی و غایب است پنجم و ششم بنای جبرئیم و

در واقع است و هفتم بنامی قصی کلاست هشتم بنامی قمرش هشتاد و نهم بنامی ارتفاع خانه
 کعبه رانده که از بنامی حضرت ابراهیم بلندتر گردانیده بیست و هشت درج ساخته بودند
 در وقت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم بیست و پنج ساله یا سی و پنج ساله
 اول سنگ بنامی خانه بدست مبارک خود نصب کرده هم بنامی حضرت عبد الله
 ابن ابریه رضی الله عنه که در حین محاصره وی بواسطه سنگ منجنیق که با اشاره یزید
 بنبیه انداخته بودند خلی بارکان خانه راه یافته بود هر آینه عبد الله بعد از وفات یزید
 شقی آن خانه را بطریق که حضرت خلیل الرحمن وضع کرده بود بنا نهاد هم بنامی
 حجاج بن یوسف آورده اند که چون حجاج نجاج حضرت ابن ابریه را بشهادت رسانید
 بعد ملک بن مروان نوشت که ابن ابریه جزیری چند در بنامی کعبه افزوده که در زمان
 نبوده در جواب نوشت که هر نوع در زمان جاهلیت بوده چنان نماید حجاج در زمان
 و چهار تنجه این بیرون داخل کرده بود بیرون کرده باقی را چنانکه بود گنجانده است بعد از
 یکی از سلاطین عباسیه خواسته بود که بر وضع خلیل الرحمن بنا نماید منع بعضی از بزرگان
 کردید مبادا رسم عیش که پادشاهان بر می در بنامی است می نمودند و موجب گستاخ می گردید
 و خانه کعبه مربع شکل و اقصای طول آن بیست و چهار ذراع بود از درش و شبری است
 بیست و سه ذراع و شبری ارتفاعش بیست و هفت ذراع و اولاده ارش بجانب مشرق و
 حجاب الاسود که استلام آن از جهتی است که در شرقی نزدیک بدر خانه موقوف است
 در روز کعبه چهار و نیم است از زمین بلند است و چون قدر مردمان نقره که چاه بیست
 پاینده باشد که درون منصوب است و پهنای آنقدر که چهار پنج کس برابر روند و در زمان بهر حال

دیوار غلاف سرخ و در بیرون غلاف سیاه و خانه کعبه در وسط مسجد الحرام و قسمت این
 مسجد الحرام موصوف در طول سی و شش شطاق بلند و وسیع سه درجه پس و پیش آن سمت شرق
 و مغرب است بدرازی ^{۲۶} میخند و میخند و در عرض مسجد جنوبی و شمالی است ^{۲۷} و چهار طاق بلند
 و وسیع به پهنای ^{۵۱} میخند و پنجاه ذرع و سقف از سنگ و گچ و ستونهایش که چهار صد سی و چهار است
 از سنگ مرمر مشرق و مدور بلند و تناور کیان ^{۲۸} چهار مصلاهی ای میله اربعه بر چهار طرف مصلا
 حنفی طرف مغرب جنبی شمال و مالکی جنوب شافعی مصلاهی اربعه که بحال تکلف و زرق بر
 سمت مشرق است وقت صلاه فجر اول شافعی بعد از مالکی بعد از حنبلی بعد از آن
 روشنائی صبح خوب شود حنفی میخواند مقام ابراهیم سنگیت که حضرت خلیل الرحمن ^{علی} علی
 و علیه السلام در وقتیکه مردمان حاضر و غایب ابوسوی حج بر خوانده بر آن قیام ^{نموده}
 و قدم برایتان تو امام آنحضرت در آن فته اثر من قدم نیست اصعب است و چاه زمزم که آن
 یمن قدم فیض مقدم حضرت اسمعیل علیه السلام پدایشده محاذی در خانه است همچنانکه
 تشنه را یس میازد گشته را از جوع طمیان بخشد و سیر میکند و بجای طعام قایم میشود
 قدر آب که از او بردارند کمی مفهوم نگردد و خوردن و غسل کردن آن از امراض شفا ^{یابد}
 و بر گز در آوند متغیر نشود و در شب بات بحدی بگوشد که قریب لب چاه سیرد خصوصاً
 حرم بسیار است چنانکه آدمی را بر قصد گناه در آن بقعه مواخذه میشود بخلاف مکان
 دیگر و طاعات و عبادات در آنجا مضاعف میشوند و از حضرت عبدالله عباس ^{علیه} علیه السلام
 که نهشته ام شهری را یکی را در وی حساب ^{کند} گفتند مگر که متبرک بود و داخل حرم ^{نموده}
 حج و عمره ایمن است از عقوبات حرایمی که قبل از آن کرده باشد و مغفورت است از ^{همه}

هر یک از حق الناس از حضرت حسن بصری رضی الله عنه روایت کرده که یک روز در مکه بر او صدقه
 صد هزار ریخته است و یکدیگر هم تعالی کسی در آن بر آن بقعه صد هزار درم است و نیز از ایا
 و علامات عظام که در آن بقعه واجب الا حرام محسوس و مشاهد است که اگر در نزد مثل
 گرگ و پلنگ پستی جانوری می رود و آن جانور داخل حرم می شود و آن درنده با دست
 می رود و صلا داخل حرم نمی شود و در میان حرم مردم آهوان و درنده را با نام
 ستافس پید اند و هیچ پرند به نام خانه نشینند و چون در پریدن مقابل خانه نشینند
 و چپ منحرف میشوند و محاذی آسمان نمی گذرند و آنچه که بو تران که در حرم با هرگز نباید
 در آنجا نیندازند و این آیه همیشه در نظر مردم جلوه گریست و نیز چون در ایام حج مردم
 هزاران گوسفند شتر قربان میکنند سبب فور قربانی تیمنا و تبرک قدری از آن
 و باقی به مستحقین می گذارند هرگز بالا نمی آید گوشت کس نمی نشیند و سبب گریه آن می گذارند
 تا آنجا جان را فاق خشک کرده قدیه میکنند و در کوه مدینه اکثر امراض شدید مثل حذام
 و صرع فیت و طاعون و باوز لرزه هم در نفس این دو شهرت و کوه ابو قیس خاک نشینند
 بر یک جانب که است از عهد اعرابین مجلس خضی الله عنها نقلت که اول کوهی که در رو
 زمین مخاوق گشته بود قبیس است و قبر حضرت آدم صلی الله علیه و آله است و شوق قبر که از دور
 ترین معجزات خیر الشیر است نیز درین کوه واقع شده گویند هر که دو کله بر سر کوه قبیس بخورد
 ما دام الحیا از درد سیرین باشد و در عقب قبیس کوه خیدمه است که در آنجا قبر تقی است
 و ایضا صفا و مرده است آورده اند که صفا و مرده مردنی نوزنی بوده اند که در خانه کعبه
 پیل نام ترک شده بودند حق تعالی آن هر دو را سنگ اگر دانیده مردم جهت تبرک

زیر کوی نهاده بودند آن دو کوه بنام آنها مصوف گردیده و صوت ایشان از آن بدست
 نشان پیغمبر خرم زمان موجود بوده در زمانی که لشکرتین تان مامور گشته آنها را تیر شکسته
 و همچنین کوه هست که حضرت خاتم الانبیا قبل از زمان بعثت در آنجا اکثر اوقات فرخنده
 ساعات بخلوت میگذرانیدند و جبرئیل امین در آنجا نزول کرده و بگری جیل ثور است که حضرت
 رسالت فرستیدند بآب فار خود در آن بوده چنانچه آمده که میثانی اشین از همانی انبیا
 باین حالت وارد از آنجا آمدند سینه هجرت فرموده و جیل ثور الکام در میان که در
 تا شام متمدد شود و بعد در محض سد از آنجا باز نماند و ملاطیه کشیده بر دریای طبرستان
 که در روی یوانی و پار دیان و گیلان تیره و در می و بحر جاودا معان و طوس و نیشابور
 کرده تا حدود نهر و غر حستان بلخ گذرد و کثیر در بطن این کوه واقع شده از آنجا به الانام
 گردیده و بسواک مسمی شده بجزیره سندیب قده به محیط منتهی شود بعضی از عقاود آن کوه
 قاف عبارت از همین کوه است جده متصل شهر مکه نامور تا بهیج درختی در آن نیست
 در آنجا و در مکه و مدینه این وقت عهده امی محمد علی پادشاه مصر است که از جانب قیصر روم
 سلطان عبدالحمید خلد الله له حاکم آن بلاد است در آنجا هم بایل فرانسه رایج است بدست
 مکه و مدینه و از جده تا که شتران بکرایه فی شتر یک بایل می آید و بر شتر و سوار
 یک نیم من هندستانی بایز قریب است و خریم که از فوط جلد روی هم روزه داخل مکه
 میشود و بکرایه یک بایل می آید و حویلی ملاعبه است که متصل حرم است برای چند
 ایام توقف در مکه مبارک که یک صد و بیست بایل که یکصد و پنجاه روپیه میشود بکرایه
 گرفته شود و بده است و از مکه تا مدینه و در مکه و در کوه فاعله شتر مدینه مسوره

زیاد نماند تعالی تکریم و تعظیم را از منته سابقه شیرین نام داشتند چه شیرین بن قاهر که یکی از اولاد
 نوح است آن آریانها و همچون بان حق ترخان مجربان بان نام جاری گشته هر گز نمی بیند
 صفت شتخار پذیرفته حق سبحانه تعالی از داخل صدق خوانده و این بلده عظیم الشان
 زیاده یکصد نام دارد و هر که در آنجا رسد بوی خوش استنشام کند و عطر در آن شهر بیشتر از
 شهرهای دیگر بوی دهد از خاک پاک او بوی عنبه شام سپرد فرود در بزمین که این
 زلفا و رسیده بخشید صد ختن نسیمی شام راه و خاک آنجا امراض است حتی جذام و
 برص هر که هفت آنه خربا بخورد که قسمی است از خربا شام خورد هیچ زهری او شمری در
 کار نکند و مرض تب زلزله و طاعون در آنجا نباشد و حضرت رسول مقبول دعای
 بکثرت بکنان آن شهر کرده و این بلده در آخر الزمان تازنده و جلال امین باشد و کفار هرگز
 برین بقعه شیرین مسلط نشوند و سید الانبیاست را رغبت و تکریم فرموده و بر آنجا است
 درین بلده طینه و صبر رشدت و اختیار موت در آن پیدا اگر دعای ابا بابت پیروی برتر
 فاروق اعظم همین بوده اللهم ارزقنی شهادة فی سبک جعل موتی فی بلده رسولک در
 شهر تقدس بهر مسجد شریف نبوی و مرقد مطهر مصطفوی است و مسجد قبا که اول مسجد است
 که درین محرمی تاسیس یافته و نزول این آنکه مسجد اس علی التقوی من اول یوم
 بقول اکثر مفسرین در شان همین مسجد قبا است با این قبر شریف و منبر شریف و ضریح
 از ریاض جننت و منبر عالی منظر که قوایم غنبر شامش بر پشت برین مقام دارد و گویند
 که از جبال جننت و محب و محبوب حبیب خدا صلی الله علیه و سلم و مقبره یقین تمام و صحیح
 آن کرام و اصحاب عظام است و شهید معظم سید الشهدا و سایر شایسته دیگر و اما کن سبب

و مقامات متبرکه و فضل و کرامات هر کدام از آنها اخبار بسیار و آثار بسیار و در وی یافته و حکما
 عزم است مثل که چنانکه ذکر آن در احادیث بسیار و واقعه در ایام شامی عشر غیر از امام موسی
 که در منزل بود که مابین مکه و مدینه است جمله در آن بلده ایست و مرتبه تولد یافته اند و نیز
 که در باب آن احادیث مشهوره و روایه یافته در اصل طبعه و اقصیت و هر مرض و علیل که از آن
 آب خورد غسل کند البته شفا یابد و پیر المنک است که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم
 آب آن قدسی بیان رنجا افکنند حال همان آن شهر از آن شفا می کلی حاصلت و رواج
 از آن آب یابج بالجمعه فضایل و کرامت این بقعه و الامرت از آن بلند است که در طی تقریر
 و صفحه تحریر آید بزرگان است و اعیان ملت در باب فضایل و خصایص آن بلده متبرکه که
 کتاب پارتالیف رسانیده اند اما برابر این فضیلت که مضموع و مرقد حضرت خیر الانبیا است
 فضیلتی نیست که آن بر سایر بلاد حتی مکه معظمه و عرش مجید بمیزد فضل متمناست و مسجد مدینه
 پیش بخت درجه مرتب بقای کلان عظیم شان سقف مطلا و مرصع اکثر تنها
 لاجوردی و مینا کار رنگ برنگ و قسم تقسیم کمال خوبی و تکلف قندیلهای مطلای
 مرصع و چهار نامی کلان بلون بلوان مختلفه نهایت پر تکلف که بی نظیرند و عقل متشابه آنها
 حیران میشود قیصر روم و امرا و وزرای آن روز بوم محمد علی پادشاه فرستادند جا بسجا
 بموقع آنیخته که هر شب همه باروشن میشود و فرشتها و قالین با نهایت تکلف بنا شده ساخته
 شده و منبر در آن مسجد رغایت زیبای از نقره و طلا و پوشش زلفت اعلی بود
 نامی موم سفید عنبر قیمتی هر دو سمت منبر سخاوه بزرگ و تناور که وزن هر یک از آن
 پنج من بودن روم میباشد از اول سال تا آخر سال از شام تا صبح میوزد و معهد

بطول آن رخ باقی می ماند هر سال آن را بر داشته شمع جدید که در روزم تیار شده مرسله قیصر
 بجایش نصب میکنند از جمله غرایب قانع که درین دیار عظمت شمار و قیوم پذیرفته و سید
 ابرار بآن اخبار فرموده ظهور نار حجاز است که حکمت در وجود آن در آن زمان تخولیف و
 اندر آن شر از روزگار بود و در تخصیص این بلده عظیمه آنکه چون این بقعه محل رحمت و
 شفاعت است ظهور در آنجا در باب تخولیف و اعتبار و شهرت و اعلان ضروری بود و بعد از
 ظهور آن رحمت که خاصه بحضرت عالی مرتبت است کار خود کرده آتش غضب الهی فرو نشاند
 و کیفیت آن است که ابتدای سلخ جمادی الاول در ۶۵۴ شصت و پنجاه و چهار هجری مدینه طیبه
 چند مرتبه زلزله آمد و بتاریخ سیم جمادی الآخر بعد از نماز عشا آتشی از جانب حجاز نمایان شد
 مانند شعله بزرگ که او را قلعه و برج باشد گویا جماعه از آدمیان او را میکشند بهر کوی که
 میرسد گستر میاخت و چون از زیر میگذاشت و مانند رعد فریاد میکرد و چون دریا
 جوش میزد و بقرب مدینه منوره رسید با وجود آن نسیمی سرد از آن طرف بدین می آمد
 از روستای آن ناصح او حرم نبوی و بیوت مدینه روشنتر از روز بود و نور ماه و مهتاب
 ایام از کار رفته و انحناف پذیرفته طول آن آتش چهار فرسنگ عرض یک فرسنگ
 و ارتفاعش سه مناره و جریان او مثل سیل و توج او چون دریا بود و از سنگها که از تپه
 بگذرانند سید بودند سدی عظیم در او می پدید آمده و اجار را میخورد و اجار را سستی
 نمیرسانید و در میان وادی سنگی عظیم بود که نصف آن داخل حد و حرم و نصف
 آن خارج حرم بود و نصف آن آتش خورده و نصف آن سستی گشت آوردند آنکه قاضی و امیر
 مدینه و گمان جمع شدند و تبصره و اقبال و توبه انابت و در دستمال عثمان مالیک

تا یک کشیده نقد و خیرت دادند و گردن از شکر فلفله بوی بر ای بر سینه نوزم نضره
 بجا آوردند حق بجاندهمین برکت جیب و روسی آن آتش بجانب شمال گردانیدند
 و موجهای او با نخی در روی آورد و با تانهای ابرو نقش سده ماه بود و اعظمه نقد الملک
 المعبود طایف موضع است در میان کوههای که دو ازوه و سنکسور سوای نیک دارد
 گاهی در زمستان آب آنجا بندد و در مملکت حجاز غیر طایف جامی نهم نشود و در شامیه با
 سیاه و سجن عازم آنجا است و آن ای است که عبدالعزیز بن میر محمد حنیفه را آنجا محبوس داشته
 در دم زبانتان بسیار و تا یک نامه منسوب پیامه بنت مره بود و لائیش حدی بچهرین
 بهمان و حدی بهر دار و ساکنانش در غایت حسن ملاحظت میباشند و خدمتگاری در
 دایسته یک کلمه و نیار بیع و شری مبر و دیگر گندی است که آنرا بیضا یا مده گویند از قضا
 شکلی آن گندم را بعد از بفر و بشند و خرمای آن تمام نیز با نام شد و روان عجب است ملک
 بر خاسته تا مثل نمرد و مرد و در و چسک از فراغه مصر و زرقا که نور یا بره دی تا سه بار
 احساس میگرد و سیلکه کذاب و سحر این یوسفه واقع شیب این نواس فرزوق
 از امهات جزایر و فارس است و راههای او و شیر باکان بر ساحل و ریاسته است
 موم بهر موز گردانید چون از رگد زردان و مفسدان خطی در آن راه می یافت
 قطب الدین نامی به بند جرون که کمال هر موز عبارت است از آنکه شتون گردید بعد از آن
 در شیب پنجاه تبصره فرنگیان مدبر ضمیر سالکان سالک است و بندش منتهی نماید که
 مملکت هندوستان مشترک است در میان اقلیم اول و دوم و سوم و چهارم و چون کس
 و گویات کلان و دیگر ولایات داخل این اقلیم اند و واجب است که قدسی از آن ولایات بیان کند

باقی را در تحت هر قلعه که تعلق آن قلعه از مذکور سازد و کهن سنگی است و وسیع و زرخیز که در
 دلباش از هر طرف مقصود دل میسر است منظور خاطر در نظر نسیم غنیمت همیشه گرد و طلال از
 خاطر مارتنه و پویش غنچه دل است گفته و در کهن سنگی است و قلعه فرساست که در تقوی قلعه
 قلعه سما و قبه جونا برافراخته اند که باقی نظر حمد جانب گاید تا بشیران سد که خیال
 نیز گره خورد تا بنگره اش پیوند احمد انگر بچوب آب و سواد کیفیت کوه و صحراستنی
 از جمیع شهرهای کهن است در ظاهر شهر حقیقات جاریه که حال در هند بجهل نیاید به پیش
 جریان دارند و در میان آن مانع که در وسط آن حوضی است بزرگ و در نفس آن حوض
 عمارت و رعایت نبات و بنای ندرت و سپر یک ضلع شهر است ارتفاع که سر بکاخ سما برده
 و اندیشه تفسیر از خاطر قلعه گیران ستوده و همین که سگاش نساجی را در رعایت مهارت
 و لطافت تتبع کرده در سه منزل احمد انگر و اقصی دولت آباد دراز شده بقدر بدیهه
 شهرت و شسته پیش از زمان اسلام همیشه در الملک میبوده و مرش اکثر نساج اندون
 فن با کمال و زریده اند و کاغذ تمام نیز با نام شنه چه بعد از مردم خنادر خنجر
 بدین لطافت و صفا تفتی آن شیوه نموده و قلعه اش نیز از امهات قلاع جهانست و
 مقبره عالمگیر بادشاه بتا شده تمام در آن واقعت جو شیر شهر است تملک آهای نشو
 در آثار جلالت آثار و در آنجا نیز قلعه است که اساس آن به تری و باره اش به شریار سیده
 بیرون به ساحل عمان واقعه از بنا و شهره و کهن است تملک گانه و لاسی است شیر
 مضامینات بسیار در زمان سلف همیشه یکی در میان مقبره هندستان به حکمت و فن
 بود حال از الملک آن کلان که به فوراً بنامه و خوبی عمارت و یا کیری بزرگ

اسواق و دیگر صفات مستثنی از دیگر ولایات هستند و ساکنانش از غنث و زمین جمیع زمین
 احمد آباد و در ملک گجرات است بحسب لطافت و کیفیت آبادانی و شهرت بر تمام ولایات هند
 دارد و در امت خوبی عمارت مستثنی از دیگر ولایات است اگر گفته شود که در کل بلاد عالم این
 عظمت و آراستگی شهر نیافتند اغراق مبالغه نباشد نهایت و پاکیزگی دارد و گایر
 دو مرتبه در سه مرتبه در کمال تکلف و زینت ساکنانش از امانت و ذکر شک افزای پری
 و خوانند که بقره فتنه انگیز دل می ستانند و پنجه شکر ریز جان بخشند از طعم کافران
 مسلمان فریب زبان همی قامت جامه زیبای معان پر بچهره شعله خوسه که همین
 بت روی و زمار موی ملاحظت مکرر حشارشان مطلقا زباندان گفارشان
 بشتاق داده بوقت حرام بایمای ابرو جواب سلامه واحد آباد از شهرهای جدید است
 سلطان احمد بن سلطان محمد بن مظفر شاه همت بر بنامی آنکاشت در طبقات اکبر
 آمده که چون سلطان احمد آب هوای قصبه ساول را موافق مزاج خود یافت باستصفا
 حقایق نیاوشیح احمد که توفیق سره که از کبار مشایخ آن روزگار بود اراده بایم
 نمود در شش هشتصد و بیست و نه بر کنار آب سائیر متی آثار عمارت نهاد و قلعه و مسجد و بازار
 ای متعدد و طرح انداخت و در بیرون قلعه ششصد و پوره ششصد و پوره و مساجد و بازار
 چون نوبت سلطنت سلطان محمود ثانی رسید وی در دوازده کر و بی احمد آباد
 بنا نهاد و محمود آباد نام که این وقت آبادی دارد و از احمد آباد تا اینجا بازاری دور و بیست
 و مردم را فرمود تا بر اطراف آن عمارت ساختند و در حقیقت هر دو یک شهر شده بود
 و در کتاب عقول العشره می آرد که بریم حجاز زبان شاه کمال الدین شیرازی نقل میکند

که در وقتی از اوقات سلطان مظفر پسر سلطان بهادر در آمدن او مقدار مضیه مرغ خانگی
 آنکه گریه و ما عجب در این اثنای کینایت خطی آمده که این طرف ذال و گزود و نیم گز
 افتاد کتابت زنجبلس سلطان بر دیم سلطان گفت که حاکم بجا پور با نوشته بود که
 فلان روز در شامی بریدن شاه کیاره قطعه ابری متوجذ زمین شده ما خیال کردیم که بر
 قیر خواهد افتاد اگر تخته بیرون قمری فیدم اما آن قطعه از بالای ده گذشته بر زمین مروج
 افتاد چون نزدیک فیدم معلوم شد که یک قطعه ذال بود چون آنرا پیو دیم در طول کبیده او
 بیت در عه و در عرض چپاه گز و ضخامت وسطی بیت گز بود و آنقدر علم ابصواب
 مضافات این فیدم در سورت و گیا است که خوبی سیم ندارد و بندر سورت است
 بنا و مشهور است قلعه دار که ثانی آن کلک خیال بر صفحه تصور که صورت کار صورت
 نبشته نظر قلعه است آسمان پیوند رفت چون فکر فیلسوف بلند یافت از زمین آن
 گز خاک حکم که او ناز و طبقات اکبری آمده که قاصد تمام غلامان آنجا
 که خد و خد خان خطاب شهر سال ^{۹۷۶} بصد چهل و هفت این قلعه ایستاد ایامی آن
 فساد و فرنگیان ساخته که متعرض کان آن مکان می بودند و در آن ایام که خد و خد خان
 آن بز و خست و فرنگیان چند نوبت در بهارهای جنگی بقصد محاربه آمده بود از کارهای آن
 چون قلعه با تمام رسید چو کندی بزیر دروازه که مخصوص فرنگیان تو هم ترنگانست
 نبود مردم فرنگ چون جنگ مانع نمیشد استند شد سبلغای کلکی قبول نمودند که آن
 نساند صورت نیافت عرض آن قلعه با نژده در عت و از تعارض شب و روز
 رعایت تحکام هر دو سنگ را بقلایه های آهنین محکم ساخته و سر به گداخته در دروازه

آن ریخته و کنکره انداز و سنگ انداز بنوعیست که عقل حیران می ماند الحال این قلعه بدست
 قلاع و بلاد دیگر بندتصرف و نگهبان انگریزیه درآمده و جزیره منبری در این ایام آبادی تمام
 در منبری قلعه است در غایت استحکام و متانت و چون هندوستان تصرف بادشاه انگریز
 در آمدن جزیره را اقتدر رواج دادند که محسود ایران و توران شد و سوداگران هندوستان
 پستان روستی در آنسکوت در زید چنانچه بولارای شک که در علم سیاق و تواریخ
 تمام داشته رسایل بسیار آن باب الیض رسانیده در یکی از آنها می نویسد که در وقت حکیم
 کشمیری الاصل است و او بر منبری بوده از بر همه کشمیر که بواسطه علقی جلای وطن اختیار کرده
 در سال نایزدهم جلوس کشناسپ پیش درفته و چون در سحر و نیزنگ یگان روزگار بود کشتی
 و پس از سفیدار را بر آن آورد که دین او را قبول کردند درین زمان که این سواد بیان
 میروان بر و آن نزد شیشه بسیار مردم در جزیره منبری ساکن اند که محصل یونانیان علم
 کت و بیست که محصل کماله کرده و در وقت که به پیش و میسر از او طالب خان در سیر
 طالبی می آرد که پیش پستان منبری بسیار بحس صورت تصف اند و دختر خواهر را بر می گرفتند
 در کیش آنان در ستم اگر احوالنا محصل آتش آنها و آتشکده مرو باید که آتشکده یزد و نجف
 هزاران هزار روپیه آتش نو بیا رند و آتشکده خود را گرم دارند و ستم در وقت دوازده
 و دو صد و سی و شش گذشته موافق سال تالیض این کتاب و الله اعلم تر علی حضرت
 اباساکن آتش اکثر مسلمانان از آنجا باند سورت چهار صد کرده است که لیکوت بندت
 شایه هر موز متوطنان آنجا اکثر کافر اند و جمعی از اهل اسلام نیز در آنجا مقام دارند و در
 جامع متکلف در آن ساخته اند اکثر مردم کالیکوت بر هند اندام میباشند لکن در آنجا از آن

تا بالای زانو بسته هرگز نری که وفات یابد خواهر زاده اش وارث باشد و پسر و برادر در هر
 ندارد اگر چه سکان اسباب بر یک ملت کفر اتفاق دارند لیکن هر قومی را در شمس علیحدت
 قومی از آن قبیل اند که یک زن آنها را شوهر متعدد باشد هر یک موشی از مولات آنرا متعبد
 و اوقات شبانروزی در میان شرکاشترک است و اگر یکی از آنها پیش آن زن باشد نشان
 بردگداری و اگر شوهر دیگر در آن حالت رسد آن نشان را دیده باز گردد در باطنی
 مغز و مشوخواجده این نقره زرد تا چشم ببندی رود از پیش نظر این روی لچون که
 نامش دنیا است تن دانه باغوش نهران شوهر بیجا نگر شهرت در نهایت تکلف
 و خوبی و سکنه اش در نهایت و محبوبی و آن شهرت حصار و شهرت دارد و دیگر
 دیگر کشیده در حصار اول و دوم و سیم مزارع و باغات بسیار است از سوم با هفتم اسوا
 دو کاکین بی شمار و بازارهای آنجا بغایت کشاده در بیجا که پیوسته گل میباشند و در دیگر
 آنجا پیوسته گل فروشنده را که متوطنین آنجا مانند خوردن طعام ششام گل را ضرور
 دانند خط مردم بیجا بگرد و نوعت یکی بزرگ جوز هندی که قلیل آنها باشد و دوم آنکه
 سفیدی را سیاه کند و اما دانه مهر و زنده سنگ نرمی را که در آن یار میباشند
 شبیه دستمالش برداشته بان بنویسند و از آن سنگ بکنی سفید بر این جنس سیاه ظاهر
 و این خط در پاپی است و خراب است آنجا نیز تکلیف است که بند و صندان ز نامومی و سنگ
 پرستان آفتاب سوس بر چند لپها و کرسیها آرایش موفور و زیور نامحسوس آخر و در
 بازار صلامی عیش در دهند هر که خواهد با هر که خواهد خوشش بر آید گل و نبار است از
 بناور دهند در هر حد بیجا بگرد و در سنگی آن بجانند است هر چه زده کرده گز از تنوع

پنج گز جدار آن تمام روی گذاخته در آنجا بتی است بصورت آدمی تمام قد از طلا و زر و
 اویا قوت احمد در نهایت صنعت که گویا یکین می نگرد و بارام نیز در آنجا در دست است
 بدو مدیست بر یک پهلوی خفته در بعضی سنوالت بی تحرک متحرکی بر پای ایستاده و از
 ظاهر شود و یعنی علامت از زانی در فاهیت باشد و الا قحط غلات واقع شود سر
 بلند است و در آن شماره که زخم مردم در آنجا است که در زیر شماره گنجی تعبیه کرده اند و
 شماره خمی از سنگ موشوع و بر آن خم خروسی از طلا و بر کسی که قصاص آن شماره کنند
 خروس در طیران آید مانند سنگ فریاد کند چنانکه مردم بشنوند همیشه منع در جبهه نماید
 نیز بلده است و بزعم صاحب تحفه الغریب در آن بلده شماره است از مس که بالای آن
 بطی ساخته اند و در پیش این شماره چشمه است که هر سال در روز عاشورا آن بطی شماره
 در آن چشمه تمام بیاشارن بعد از آن بط چندان آب مترشح گرد و که تا یکسال مردم آنجا
 کفایت باشد پوناو شماره و دبله غظیم اند و در کهن شکر مریه با و انواع نامان
 آنجا از ملاحظت بهره اندامنی نیز تقاضی با نام مردم آنجا اکثر نساج اند که الوالی
 شصت در الملک بدیل کنند در طرف آنکه پاره ها و نقشه قلعه طبیعی است که
 بیچاک از سلاطین و زکا بد من آن سریده و قطع بالامی کوپی در آن قسمت و سطح آن
 دارد و توپهای کلان آن نشان در آن منصوب اند و طبل کلان از نیمه حاصل در آنجا
 و این قلعه جز یک راه با لاریه ندارد و بر نیمه زنگی گویا شکر شکر است که
 شده در زمان تسلط ایان مرثیه چاوانی و لشکر گاه بوده چون اجبه شکار آن سکه
 و شکر کلان شده شکر مرغی تصویب آن کرد موجود است و آنجا از آنجا

تمام است و دستار گوشتی را بر او می‌پوشانند و در روز چهارشنبه تا شب که یار بر
 وقت خود بوده از آنجا که خاسته و لیوان آنجا با هر کس گرم می‌پوشند و زنان اعیان هر شب
 کمال نیامی و عینای سوره اکثر اوقات در جلوه گری می‌بیاورند و آن ایام که رات و او را در شهر
 ملاحظت بر بوده باین ابیات خود ترنم داشتند و در کهن گریه گل خان بستند که در زبان
 ماه بستند و هر چه در کهن شکین موی به نهمه پنجه در آن نسیرن بوی نیست از آنجا ولی هر
 جای به بره ما بجز نشانهای با کاینهمه سرو گل که قدر فرشتت با نعبان از برای مین کاین
 و با و لپور شهرت کو چیکه بر در ایامی حلیل که تالب خود و گوای است احوال آن شهر
 بخرامی نمانده سو منشا شهرت بر سال در ایامی علم در برتخت نشینان بسیار بوده و در
 تمام ایگانه اند و در زمان ظهور حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله در آن شب از خانه آمدند
 بنزد آمد و برابر جوارح بر بنیان آن عمر و خشنود اینها تا نهمه در می ساخته بود تا نام او در
 غشاه و نایب این است از و ریا پادشاه و برش را مقصد بیکه از آسمان نازل شده چنانکه فرقی
 قصیده در فتح سوسان نام سلطان محمود غزنوی گفته بینمائی بر بیان کرده تا از کتب سنی
 با او معلوم میشود از این است از زمان اجازتین که چنانچه از زمان شیرویه و سپید که گوید
 شهرت بیرون سالکانش تقلا طبع نموده و در شهرت می بیند و شایسته است که در
 بیان که عیان است ایوان خوانده است و شایسته است که در این احوال چنانچه کرده است
 از علمایی از آنجا که در آنجا در کشتی بپایان قصیده شمع عصاه آنرا در ملاحظه
 بیاید که در شهرت است از آنجا که در آنجا در کشتی بپایان قصیده شمع عصاه آنرا در ملاحظه
 عاونه نکال با نخل شکار را نمیدانند این بنام این نوع عاونه است و در آن

سابق این ملک را ملک بنک میخوانند و لفظ آل که با وی ترکیب یافته است که آل بر باب بنگالی نوشته
 گمانست که گرد باغ و عنت و غیره با قلع برافرازند تا سیلاب داخل نشود چون در زمین
 زبان بنگاله در زمین شیب نشسته تا بدستور بلوان با قلع دهه و بعضی است و در خود و دیدن
 و عمارت در میان آن میگردند و بلند در زبان بنگاله است چهار یافت و این صوبه ولایتی است
 در غایت سعادت از اسلام آباد و عرف چاکام تا به پتلا گهری شهر قان و غزب چهار گره که در سنه
 دارد و از گویستان شمالی تا سرکار بدارن که حد جنوبی این صوبه است و در حد کرده عرض دارد
 متصل آب شور است که بحر عمان است و غربی اش پرگنه سورج که باشد که متصل صوبه
 بجهار است و شمالیش لوایت کوچ منتهی میشود و جنوبش پرگنه جوته است که ما بین این دو بنگاله
 واقع شده و از تعلقات بنک است و درین صوبه بیست و هشت سرکار و ششاد و هفت محال است
 و در از منته ماضیه قرون سابقه پنجاه و نه کرو و چهار و پنجاه و نه هزار و سیصد و
 و نوزده دام جمع مقرر می آن صوبه بوده است که یک کرو و چهل و نه لکه و شصت و یک هزار
 و چهار صد و ششاد و دو رو پی و پانزده آنه و کسر می آید پس که میشود و بیست و هزار
 و سیصد و سه سوار و بیست و یک لکه و یک هزار و یکصد و پنجاه و بیست نفر پیاده و ای می و یک هزار
 یکصد و دوازده نفر فیل و چهار هزار و دو صد و شصت و بیست و یک توپ چهار هزار و چهار صد
 کشتی ستعین می بود و هوای بنگاله نهایت اعتدال دارد و حاصلش برنج و نیشکر و ابریشم و
 نوقل و دار قاضی است از میوه انبه و کیل و اناناس خوب میشود و نیز میوه دیگر است
 موسوم بگول که مشابیه تمام نارنج دارد اما لذیذ تر از نارنج است و دیگر گول است و آن
 برابر گردگانی باشد و از و طعم نار معلوم میگردد و در ایام بنگاله مدام بر چون دست

مدام بر چون ست کرمای در بار نیست و از غایت باش تمام نمک گوید و ریاضت است و
 مازان بر کشتی است و ساکنانش بناجی با نیک تبع کرده اند چه خاصه آن مملکت با نام است و
 و تار لسیان خاصه و طل را هم وزن طلا و سیر و شرمینا میدم محمد یوسف هر دو می آید که در
 و یکی از شطری بنگاله شخصی پارچه می فروخت که بدقتان با یک مین آنجنس پارچه ^{پورند}
 بلکه نشینده لطافتش بنفاتی که گمان بر تو ماه در مقابل آن سطر می نمود و میوز رفت شعاع
 مهر در برابر آن ضخیم بودی در شامی با جراحی صافش آن پارچه را برداشته بر بالای میز
 برآمده از هم کشیده یکسر بدست خود نگاه داشت باقی آن پارچه را بر هوا انداخته و آن تا
 دو ساعت چون غبار در هوا استیاده چون سپیده صبح بر جهان طلوع کرده قایم بود و هم
 آورده که تاج خان برادر سلیمان خان افغان حاکم بنگاله حبه ملاغزالی دستاکی فرستاده که
 بیت و هفت در عرصه شد و پنجاه در عه طول هر گاه درشت گرفتند می پنهان شد
 و جنسی از خاصه می باشد که هزار روپیه بند قیمت یک تهنان آن می باشد اما پیشه در بنگاله
 نهایت پر زور است شبگاه بدون آنکه چادری ابریشمی بر روی باشد بخواب
 رفتن امکان ندارد که هر چه خیال نمودی در سردار و او نیز توانست از بنگاله مالو ^{حج}
 آن بچکله بود و هفت هزار و پانصد و هفتاد روپیه و در بعضی برگشت این تومان ^{ششم}
 غنچه بود و دیگری شریف آباد است که در بعضی از مواضع عورت برابر ذکر آدمی چیره
 از سفال ساخته بعد از استخوان سفال را بد بر قبیل استعمال کرده رقع آلودگی نمایند
 هر چند نکام سعی کرده اند که این همه با این عادت متلذذ اند که این شیوه را بر طرف
 سازند صورت نیافتد و ایضا مدران است و دیگری از مسنوبش امیر پور نام کان ^{المان}

میباشد و ایضا در بعضی از مضامین این تومان تک از میکارند و گاه آنرا که هنوز سبز
 دارد میزنند و خاکستر آنرا در دیگر کرده چندان بسجوشانند که تک حاصل می پیوندد و
 گاه کهنه و شوره است و آن را این تومان است و در آنجا صحن و دیگر قشقه همین حصول می
 پیوندد و سیلیم آبا و توان دیگر است و صحن سلیم آبادی مشهور است و در یکی از مضامین
 محمود آبا و نام فضل دراز را با پای میکارند و اگر بدست کارند درشت و نیمه حصول می
 و در این تومان فیل بسیار باشد و گاو سی لکهدسی هزار روپیه حاصل دارد و بغیر
 برنج چیزی دیگر حاصل نمیشود و آنجا خاصه و ممل قشنگه و گنگه جل مقام بانام است و
 توان دیگر سری است که متوطنانش کثرتی فرزندان خود را خواجه میرزا
 بخت آبا و نیز توانی بسیار است و چنان موتی در این تومان میشود و مالیه کم از قاضی
 و رفایت خوبی میشود و از نسبت این تومان است و ایضا گوگه لکهنوتی است که در
 از منته سابقه دار الملک بنگال بود و هم در آنجا است و قلعه گور از قلاع مقبره هندو
 چه در غربی این قلعه آب گنگ واقع شده و جانب شرقی و شمالی و جنوبی هفت خندق است
 و فاصلت فی باین الخندقین نیم کرده است و عرض هر خندق تخمیناً سه ثلث است و هفتش
 که قبلاً از عبور آن عاجز آید کورگات سرحد ولایت کوچ است حاصلش برنج و آب برنج
 و فلفل بار یک نیز تومان علیحدّه است و نیشکر و فلفل و راز و فلفل در آنجا پیک میشود
 خاصه و مملی و صحن آن موضع نیز بانام است و خاصه شهر بهار پوری خاصه آن تومان است
 ملک شیره متصل حدود شمالی چاکام است و راین آنجا خطاب مانگ و امر خطاب
 نراین دارند و راجه آنجا یکبار از بنجر فیل و در لکهدسی پاره نوکر میداشت و سواری است

به هم میسرند این شمال و مغرب بنگال و ایل بطرف شمال ولایت کوچ بجا است و طریقت
 و غیره از ابتدای برگشته بهترند که داخل ممالک محروسه تا پات کانو که سرحد ملک مورگ است
 چاه و چکر و جری و عرضش جنوباً و شمالاً از برگشته تا کانه جمله ممالک محروسه است با
 پور متصل کهوشاک است چاه کرده جری و اینک در عذوبت و گوارایی و اعتدال و
 لطافت هوا و فراغت مکنه و بسایر زمین شرقی ممالک هندوستان متماسک است یک
 حدش بولایت خنامنتی میشود و حد دیگرش گورگانت از سرحد ختا که موضع رانام میگردد
 و بولایت کوچ پیشتر روزه راه است و پیوسته مردم و ساورا بخاندند دارند و بر ششم در
 میرد و شمال فضل در آنک پیشتر پنجش بارک و شاخهایش با بالای درختهای نارسیدند
 و خوشه آتش بطور خوشه های انگور از شاخ می آویزد و در آنجا سگه بر زر میزند و در پی
 مغرب آنک را زاینی گویند و رایان عظیم الشان در آنجا بوده اند و یکبار سوار و یکبار
 پیاده علی الدوام ملازم رای آنجا بوده و در آن ولایت غار است که بعقیده ساکنان آنجا
 دیوت و نام آن دیوای و مردم آنجا را بدستور دیو پرستان بامی اعتقاد بسیار است در
 سالی یک روز عید کنند و در آن روز از هر قسم جانور که در ولایت ایشان می باشد
 ثواب آن بامی عاید بسیارند همچنین بهوگان را نیز در آن روز به قتل میرسانند و بهوگان
 که جان خود را فدای راه آ می میکنند و میگویند که بار آ می طلب کرده از آن روز که آنها بهو
 میشوند هر چه میخواهند میکنند و بازن در خنجر که خواهند صحبت دارند بعد کسب آن روز
 کشته میشوند ملک کامروپ که آنرا کاندو تیر گویند در تحت حکومت رایان آنجا بوده
 مردمان ملک کامروپ خوبصورت میباشد و در علم جادوگری حکمت آدی می افتادند

اکثر حکایات اسباب عقل باه زنی تواند کرد چنانکه از نباتات اینجا میگویند که بوی گلها تا چند
 پست و اول قایم بحال می ماند و درختها نیز بطور آنکه بر تارهای بار و میوه ها نیز خوب
 کوهستان بهر شکلی که مسکن بهر جهت است در جهت جنوبی کوه بجا رود قسمت بسیار آن گن
 بهر شوی آبوی مشکین در آن کوهستان می شود و در وسط آنجا که نهری در آنجا رود که چنان
 عرض کم دارد اما بسیار تند و عینق است در نهری از آنجا که بالای آب است و هر دو نهر به هم
 میآیند هر دو طرفین بجزرند که در روز نهری دیگر نهری می نهری مسطور بهر طرف آن با ارتفاع
 تعبیه نموده میدارند و درین راهی نیز نهری مثل نهرها و دست بر نهری علی زره عبور
 می نمایند طرفه ترا که بسیار آن گن و جمیع احوال انتقال را نیز از این آب بر زمین نهری که از نهر
 این ملک سنج و سفید نموند میشوند و موسی و دیگران از اطراف موسی و گردن فرود
 هستند دارند لباس غیر از یک رنگ که شعرت توان کرد دیگر دارند ناش و کوه آنجا که
 زمین بیات و وضع میباید و گویند کان دیر زره هم زمین کوه است و ما بین شمال و جنوب
 آنجا که پشته بلک کارد و لایست شام واقع است و نهرها بهر در وسط آن از شرق
 جانب مغرب جریان دارد طول آنجا که شرقا و غربا از گوانی تا سدیبه تخمینا دو چهار کوه
 جبری در عرض شمال از کوهستان قوم مری میچی و قلعه و لاند و تاجبال قوم که فیاض
 هشت موزه راه است جبال جنوبی که کوهستان کجا و کوه پیر طول الحق و در عرض
 باران و سکونت قوم تا که لاهق و کوهستان شالیس در طول باران سی شامخ کامرو پشته
 و در عرض پشته و کوههایی سابق قوم قلعه و لاند کشید همه زمین حاصل شمال بهر
 پشته را و ترا کوه و این نهری که از جنوبی را در کوه کوه خوانند طول او ترا کوه و ترا کوه

تا مسکن قوم مری محبی و استاد و کهن کول از یک رنگش را فی تا موضع سدیت و خردی
 جنگی آنکس و از حرفی نمی تا بد اگر چه معارض از قومی و بزرگ باشد آنقدر بجزگ که
 متفرش بریشان شود و میرد فیل کمان مساوی الا عضاد و صاری جبال اسباب
 از یک دریای بر بهای پتر طلا حاصل میشود و در او از ده هزار ششامی برینکار متفر اند
 هر سال فی یک نفر یک توله طلا بگر راجه دخل عیانند تا طلا می کم عیار که یک کور
 و نه رویه فروخته میشود و اشرفی و رویه مسکوک بنام راجه انجا و خر و خرچ است
 فلوس مس رواج دارد و راجه خراج دیگر از رعیت نمیکرد از هر خانه فی سه نفر یک نفر
 بنده است راجه قیام مینماید و در اطاعت و حکم او سخاوت نمی و رزند و اگر سخاوت
 و سخاوتی واقع شود به قتل رسند و راجه انجا بر مکان بالا میباشند و پاره زمین نمیکرد
 و اگر پاری زمین رسانند از حکومت در جکی مغزول شود اعتقاد آن مردم آنجا با وجد
 راجه بر آسمان می بوده اند و قتی از بالای نردبان طلا از آسمان زمین فرود آید
 لهذا و راجه سسگی گویند و سرگ بزبان هندی آسمان و بقول بعضی بنده است و
 گویند چون راجه انجا فوت شود خواص و خدم و حرم او خدا تمکال آن ذکر و انباشد
 اند است با تحمل و شکوه و رخت و لباس و فروش و سایر حوائج ضروری با چرخ کلان
 پاز روغن با و در دهنه مدفون میسازند و سر و خنک است حکام تمام بچه همای قوی
 می پوشند متصل ملک اشام بیت است و متصل عت خا و چپین و در کوه بامی
 جانب شرقی اشام معدن نقره و مس پوزیر است و با بین جنوب و مشرق بنگال
 ولایتی وسیع که آنرا خشک گویند و قشده و چاکام این متصل است و کیش ولایت

اینجا خارج از کیش اسلام و بندوان است و نوای ما در مریزین را نیز جیت تمصرف میشوند
 چنانکه برادر و خواهر و پدر و دختر در تصرف می آرد و در حکم و اطاعت سر و ار خود که او را و
 گویند ثابت قدم و در هیچ دم میباید و زمان سپاه بدر بار حاضر میشوند و شوهر آن آنها مانند
 و خانه مانده بکار خانداری و امور آن زمان میباید و از مد و سکند است و کلام است و اللو اند و
 مطلقاً قایلش ندارند و از من انوار و متصل ملک زخاک ملک پیگو با این جنوب و شرق
 بنگاله است و در حدود آن ملک کان جواهر خصوص با قوت و فایات بسیار است و فیلسف
 که در تمام عالم هم نمیدرند اینجا موجود است و متصل این ملک ملک که هر که حیوانی چند
 بصورت انسان طلبش شده از جانوران برسی و بجزی هر چه بدست آرد میجویند و درین بین
 نمیشود و از خود خواهر خود که از ما و دیگر باشند برنی میگیرند و در حدود جنوبی صوبه بنگاله
 اولیست و قسمت ششم و سیم است سی و چهار لکه و سی و هفت هزار و از لایحه دیوان مالوه در
 عهد تسلط اکبر جلال الدین آن ملک است حضرت میان محمد کالابهار مفتوح شد و خل دیوان
 اکبری گردید و بنگاله منظم گشت و گویند که حضرت کالابهار صاحب کرامات بوده آن ملک ابرو
 ولایت باوارة تقاره گرفته ظفر و اینکه در زمان مرجعت در سمرین کیون جهر و جنگی تقاره
 گذشته زفته که هنوز معکوس افتاده مردم آن ملک حدی از بیم جان برآ گردن آن کوسر
 معکوس جرات نمیکند با بجا و ولایت از ریه سکار فیل بسیار میکنند و اکثر حکام و سلاطین
 بگرفتن فیل بعرضه میدان رخ می آرد هر وقت بفرزین بندی سعی و تلاش فیلمانی و
 در این سپاه افکار و مبالغت می تازند و اهل آن دیار را کاغذ و قلم و سیاهی
 چه برگ درخت نار کاغذ ایشان است و از آهن بیاتی راست کرده اند که کباب آن تعلق

و سیرگیش مانند و رفتش که از آن بزرگ تار هر چه میخواستند مرقوم میسازند و این رقوم آنها
 در از باقی می ماند و عتبار تمام دارد شهر مرشد آباد که از کلکته یکصد و ده کیلومتر دور
 و در سمت شهری کلکته است بر لب آب بجاگرنی واقع شده بر هر دو کنار شهر آبادانی دارد
 در ابتدا شخصی سوداگری مخصوص خان نام سسری در اینجا ساخته مخصوص آباد نام
 گذاشته بود خانه چند از دکانداران در اینجا سکونت داشتند چون در عهد اورنگ زیب
 عالمگیر پادشاه مرحوم نواب جعفر خان نصیری که خدمت دیوانی او داشته در این شهر کاغذ
 خطاب شده بدیوانی ممالک بنگاله سفر از گشت بعد رسیدن در جهاگیر گرفتار و اگر که از
 شهر کلکته جانب شمال و مشرق تفاوت یکصد فرسنگ است و در آن وقت جاک
 حاکم نشین بود شاهزاده عظیم الشان از حضور عالمگیر پادشاه بحکومت بنگاله اختصا
 یافته از پیشتر در اینجا بود چنانکه بعد از این ^{خواه} مذکور شد صحبت خود با شاهزاده برانندیده بجا
 آنکه محال است بنگاله از اینجا بعد المسافت است از ملازمت شاهزاده جده در مکان مخصوص
 مخصوص آباد طرح اقامت افکنده و عمده میگذاران و قانون گویان در باب قانون
 خالصه شیرازه را در اینجا ساکن ساخته و در کلمه هر چه که در آنه محض بود محله او دیوانخانه و
 کچه ای پادشاهی را ساخته تحصیل بالواجبی مقرر کرد و چون اصالت بصورتی بنگاله
 و اولیه بانضمام دیوانی خطاب مرشد قلیانی و عطای خلعت فاخره و طبل و علم و اضاف
 منصب سادات انداخته بعد رسیدن مخصوص آبادی شهر بنام خود حکم کرده و در
 مرشد آباد ساخت و در آن ضرب مقرر فرموده در آنکه ضرب مرشد آباد سکون کرد و آن
 وقت همین شهر صوبه حاکم نشین گردید شهر کلکته در همین ماضیه می بود و در تعلقه

مسافر کالی و کالی نامی بود که در اینجا است چون در زبان خاص این سجا که کراوگیا
 یعنی بالک خیاوند است و لهذا آن دو کالی کتاموسوم شد یعنی مالکان کالی است و
 و شرح آدی این شهر موجب قایم شدن کوتهی کمپنی انگریزین است که در نظامت
 جعفرخان کوتهی کمپنی انگریز که در بندر هوکی متصل کول کهات و مغلیه بود ناگاه
 بعد از آن آفتاب که در آن انگریز طعام مشغول بودند زمین فرو شدن آفت آنهاند
 معانی آن آفتان متعین بدو وقت از آن و طه خلاص و مناص با فیتنه و تامل و
 استبا و سامان که بلوک می از رید و قف قهر آب گردید بکسیاری از مردم و چارپایان
 نیز تلفت شدند و مستر جاگ نام سردار انگریزی باغ بارسی گماشت که کمپنی را که در کول
 کهات متصل شهر بود خرید و قطع اشجار نموده با حدت کوتهی پرداخت و طرح عمارت
 سه منزلی داشت چون چهار دیواری مرتب گشت و نوبت آن رسید که مستف شاه
 تیر سازه شرفا و نجبا و سادات و منلیب که عده تجار بودند پیش میر ناصر فوجدهانه
 هوکی رفت مستعین شدند که هرگاه نامهران بیگانه بر بالای بام مرتفع و بالا خانه برانند
 موجب تکبر و طرمت و بی تری و خرابی ننگ و ناموس آنها باشد فوجدهانه حقیقت
 این احوال را بحضور نواب جعفرخان عرض داشت نمود و مستفب تمامی معیل و شرفا
 اشجار نیز روانه ساخت آنها بحضور رسید و نظلم و ستمها را نمودند نواب جعفرخان
 پروانه باین مضمون که در پنجاه خشتی بالای خشتی نهند و چوبی بالای چوبی بگذارند
 بنام فوجدهانه که قلمی نمودند و چوبی در و در پروانه مانع شده معماران و شوارانرا
 حکم کرد که برای کار عمارت نروند و انعامت همچنان نادرست ماند و مستر جاگ آنروزه

از زده گشته شد جنگ شد تا چون جمعیت قلیس داشت و سواهی یکی از چهار دیگرو
 پیش او موجود نبود و علاوه بر آن حکم نواب جعفر خان غالب از حاکم منگلی بسیار
 دست و پا زدن در ایچال شمرده با مال و متاع خود بر چهار سوار شد و گریه داشت
 کلان آفتابی از بلای چهار مهاوی عمارت شهر آفتاب مقابل نموده آبادی کن
 شهر ری را تا چندین نگرانش زده روانه شد فوجدار به جهت تدارک این فوج شجاعانه
 نوشت که مانع چهار شود تمهات دادند کوزه نچیر آهنی سطلی که هر حلقه آن مقدره آمار خفته
 بود و به قسم کسند او را در آمد شد گشته های غنیمت خاک و قوم کبابترین روی دریا با آنرو
 ساخته بدیوار قلعه تعبیه کرده پشته بسیار ساخته بود هر روی آب کشید چهار بر نچه رسید
 بند شد از رفتار ماند متر فیکر ز شمشیر آهنی نگرانی بریده راه نوز شد و چهار پاید
 شور و ساینده هازم دلاست مکن گردید چون اورنگ زینت عالمگیر شاه در آن ایام
 و در کین با سلطان اوج جنگ داشت و غنیمت از چایلو رفت رسد غامه بند کرد و نخط
 غنیمت با شکر او شاهی روی داده بود و سردار کوشی که تا نگرسد غلات بحر حیات
 پای پای لشکر ساینده مجرای دولتخواهی و نیکو خدمتی خود و بطور پیرسان عالمگیر
 از فرقه اگر زینت بسیار خض شده استفسار مطالب کین ای نگرین نمود سردار انگرین
 در خواستاده فزاین احداثه کوشی با در مالک محروسه علی الحسین صاحب کمال
 و خواش از د جدیدی ای یافته فرمان والا مشی حال تمنا معافی محصول جهانت
 کین ای نگرین گرفتند بنابر رویداد و چنگیش و حکم داد در باب احداثه کوشی
 کل مالک محروسه نمودن در جنگ اصاد شد متعجب با حکام و فزاین از پادشاهی

مراجعت کرده باز به بنگاله آمد در مکانیکه با فعل باچانک مشهور انگرا قاضی است و
 وکلای باندان با تحف و هدایای فراوان نزد نواب جعفر خان منتاده شده اجازت تعمیر
 کوشهی کلکته حاصل نموده احداث کوشهی نو کرده آبادی شهری در پادشاهت کار و بازرگانی
 بکمال مروج ساختند چنانکه کوشهی مذکور تا تخریب این سطور موجود است و بقلمه گفته شد در
 چندین مکر عرف فرانس دانکه از کلکته بفاصله دوازده کرده و قصت سرداری از طرف
 فرانس در آن شهر ضابطه نظم و نسق و امور تجارت میباشد سردار انگلیز در آنجا
 و دخل ندارد چو چهره متصل بندر هوکلی جانب بندر مذکور در فرانس دانکه بفاصله
 کرده جانب شمال واقع در آن شهر دخل و بند نیست و همچنین پورب در آن
 باچانک کوشهی فرقه دنیا است و در پنجاب هم سوامی مالک کوشهی که از قوم دنیا است
 دیگر نیست بندر هوکلی و ساکنان بفاصله نیم کرده از یکدیگر واقعه پیش این
 ساکنان شهری کلان بود و آبادی تمام داشت و جامی حاکم نشین بود کوشهی نصاری
 پیکس و دیگر تجار هم در آنجا بوده چون ساکنان بسبب دریا بیری ویران شده بندر هوکلی بود
 تمام یافت فوجدارین بجز همیشه از خصوص سلطین دلی مقرر شده می آید باناطمان
 چندین تعلقه نمیداشت آن نواب جعفر خان نصیری ناصر جنگ در ایام نظامت خود
 فوجداری اینجا همیشه خدمت نظامت در علاقه خود نموده و این علم و چون قدری
 احوال بنگاله تخریب آمد محلی از سحر سازی و جادو طراری باز گیران نیز بود کلمه داده می شود
 جهانگیر پادشاه غازی مرحوم که در توکل که بدست خود نوشته اند اینچنین ارقام نموده
 که در زمان سلطنت روزافزون من باز گیری چند از اقصای مملکت بنگاله آمده تا شای

چند نمودند که پیشتر از من هر بادشاهی او بزرگ نصیب شده و آن نیکه اول بخشام
 درخت بر زمین ریخته است در بارگردان گردیدند و افسوس خوانند و بیکبار از چند جا
 آغاز بر آمدن کردند در طرفه العین خشت توت و سیب و نازیل و شفا لود و اسانس و انجیر و
 انگور و غیره نمودار شد تدریج بقدر اندازه خود بلند شدند شاخ و برگ و شکوفه بهم آورده
 بعد ساعتی میوه های بالیده بهم رسانیده بخصوه آوردند حاضران همه خوردند و ما میوه
 های مرغوب است یافته بعد از هر سه چند بر بالای آن درختان نوانج و نغمه طرز بسیار
 شدند که خوش رنگی و مقبولی و فراوانی آن مرغان دیده نشد بعد از ساعتی آن درختان
 برگ های خزانگی سرخ و زرد نمودار شده و زمین فرو رفتند و از نظر پوشیده شدند
 و بگردش تار یکسایگی از بازه یگران برهنه شدند بغیر از تیر عورت چیزی نگذاشتند
 آن یکسایگی در گرفته آینه جلوه در میان آن با آورد و کار از شعاع آن شب تیره چون در روز
 شد و آنقدر نورانی گشت که از ده روزه را بر کسکه داخلها کرد که در فلان شب همچنان
 روشنائی از آسمان ظاهر گشت که تصور کردیم که آفتاب برآمد بلکه زیاده تر از آن روز
 محسوس شد بعد از ساعتی آن روشنائی پدید گشت و دیگر گشت نظر از آن باز گشت
 برآمد مساکت و عصامت بخصوه سپیدان در مطلق زبانها بطق آشنا گردیده اما
 در آستان مرغ غمزده خوانی و خوش گوئی بظهور آید که گویا هفت نفر با اتفاق
 بر آمدند و دیگری از باز یگران ایجاد تیر که در حاضر ساخت و یکسان تیر آورد و کار
 گرفته تیری بود انداخته که همچنان در هوا ایستاده نیز تیر او تیر اول نبوده
 آجیل نیز و هر تیر که می انداخت به تیر دیگر می رسید تیر خزان است از همه

جدا ساخت و دیگر ببت من گوشت و برنج و روغن و مصالح بانداز آن در دیگر بسیا کلا
 انداخته و آب نیز مالای آن بچند و سر دیگر بستند اصلاً اندک آتشی هم در زیر آن نکردند بعد از
 ساعتی که سپوش آن ابر داشتند و طعام نخچه و پر جلادت همی یافتند و زیاده از صد
 طعام از آن کشید بخورد شاگرد و پیگان پادشاهی که در آنجا حاضر بودند و دیگر قواره به
 زمین خشک نهد به و نودسه دفعه برگردان گشتند یکبار قواره مذکور بچوش آمده بقدره گز
 بان شد هر خطه بنگی دیگر بازان میجو میزد چون زمین می افتاد زمین مطلقاً نم نمیکرفت پس
 دیگر متصل آن نصب کردند که از آن آتش گل افشانی می نمود و او ساعت این هنگامه
 گرم داشتند و دیگر کتیر از بازگیران آمده بحضور استیاد پس باز دیگر آمده برگشته او سوا
 گشته همچنین شصت نفر یکی بردگیری سوار گشته از مساره بلند تر گشته انگاه بازگیری
 دیگری آمده شخص اول با معده آن شصت نفر در دست بردوش گرفته تا یکید این همچنین بود
 و دیگر بازگیری دیگر آمده استیاد دیگری دست و عقب او کرده استیاد تا اینکه چهل نفر
 بر پشت یکدیگر چسبیده استیاد پس شخص اولین دور کرده این چهل نفر را برداشته
 و میدان گردید و دیگر بازگیری آورده گفتند این گهگار است جلا و سر کار بر حکم شود که
 از بند او جدا ساز و چنانکه جلا و نطع انداخته رو بروی چپین از بند او جدا ساخت پس باز
 آمده چار را بر روی آن مرده انداخته افسونی خواند بعد از آنکه که چادر برداشته آمد
 سلامت بر خاک میچ اثری از آثار زخم بر بدن او ظاهر نبود و دیگر بازگیری مسلح و کل
 با کلاه رسیمان بدست حاضر گشته یک کلافه بدست گرفته آن را به او انداخت و تا بر
 کلافه نبوی بلند گشت که از نظر غایب شد پس بحضور بجزا کرده معروض شد که دشمنان

آمده در هوا استاده اند من بچنگ آنها میروم این را گفته براه تار رسیان با سمان عروج
 کرد و چند آنکه از نظر تماشاگران غایب شد بعد از آن ساعتی از آن رسیان خون تقاطع کردن
 گرفت اول اسلحه او یک بیک پس از آن بدفعات اعضای تمام بدن سلول و زیرین افتاد
 و در آنوقت زلزلش این احوال را از رفتار دریافته از پس پرده پیرون برآمد چون اعضا
 شوهر خود را از هم جدا دید فریاد و فغان بگردد اشیر ساینده همچنان گریه کنان و در کوشان کشته
 به زبان آلتها اسارت سوختن خود با اعضای پاره پاره شد و شوهر خود را چون جارت
 یافت همیشه غلطی کرده در آن آتش فروخته بنوشی خاطر خنیاکاری رسم مستمر و این قوم است با همه
 شوهر خاکستر گردید و بر این اتفاق ساعتی نگذشت که آن شخص بهمان طرز با برق و آتش
 رفته بود از بالای آسمان براه تار رسیان فرود آمد و تسلیات و کورشات بجا آورد
 گفت باقیال نروال حضرت اعلی بردشمان خود لطیف یافته کی از آنها که دشمن قومی بود
 هلاک ساخته باز بحضور حاضر گشتم و اسلحه و اعضای که فرود رفته از دشمن من بود
 چون بر حقیقت سوختن و وجه خود خبر یافت زیاده از و ناله و فریاد بنیاد نهاد و گفت
 که بی او زندگی بر من حرام است اگر پیشدیده بودم و الا خود را نیز خون او در آتش ختم
 سوخت جزع و فرج و نوحه را از حد گذرانید خواست که متصل خاکستر زوجه خود آتش افروخته
 خود را نیز بسوزد که بیک ناگاه توده خاکستر سگافت و زور به آتش تار است بر آید
 و دیگر گریه آورده افتادند هیچ چیز در آن نبود بعد از آن دست در گریه کرده و در حضور شوهر
 کلان بر آوردند و هر دو را بچنگ انداختند و هر گاه این خرد سها بال بهم میزد آتش از
 بال آنها گل افشان میشد تا یک ساعت نجومی با هم در محاربه بودند چون پرده بال از

دو خروس کشید بر داشتند که یک رنگین نمودار شد و بسیار سخاوتمندانه و قهقهه نمودند گویا
 آدمی در بنجا نبوده بکمال پوختی و ناسمج بود و باز پرده بر روی کباب انداخته چون بر داشتند
 دو مار سیاه کفچه دار نمودار گشته با هم یکی خورند چندان جنگ کردند که است بهر پر
 افتادند از نظر غایب شدند و دیگر بر روی زمین کولانی ساختند و گفتند که ستایان
 آنرا نواب پسران چون پر گشت پرده بر روی آن کشیدند بر داشتند آب به تبه نیت بود که
 میلان کوه پیکران گذشتند صلا شکت گویا سنگ بود دیگر دو خیمه بر روی هم نهادند
 تیر تیر نایب ستاده کردند پس اسن خیمه باز زده گفتند که بپسندید که در میان خیمه چیزی نیست
 و خیمه ها خالی هستند نگاه کنی از باز پیکران در یک خیمه دیگری در خیمه دیگری گفتند که از
 جانوران چرند و پرند هر که را نام برید از خیمه بیرون بر آورده در جنگ نوازیم
 که شتر مرغ بر آوردند فی الفور ازین خیمه یکی و از آن خیمه دیگری بر آمده چندان جنگ کردند
 خونین شدند و از هم جدا نمیشدند تا باز پیکران آمدند از هم جدا کرده در میان خیمه رفتند
 بعد از آن بفرمایشش با با خورم یعنی شانه را و شانه چنان از میان جان و خیمه در میان گاو
 نبر کلان دست بر آورده جنگ کنانید خلاصه کلام آنکه ازین هر دو خیمه بر جانور را
 از چرند و پرند و پرند که نام میبردند باز پیکران در حال حاضر آورده جنگ می انداختند
 و دیگر یک طشت بزرگ از آب صاف پر کرده بر زمین گذاشتند یک گل سرخ در دست
 گرفته گفتند هر رنگ که بفرمانند که در آب فرو برده بنمایم نگاه انگار در آب فرو برده
 بر آوردند و در آب انداختند بر آوردند از نسیجی بملا آنکه بر چند پارچه گل را در آب
 انداخته هر بار که بر آوردند رنگ دیگر ظاهر گشت دیگر کلاه بسیار سفید در آن آب فرو

بر دند منتر چشمه باز که در آب غوطه زده بر آوردند آبی شد دیگر بار که در آب استنشاق با و نمایان
 گشت همچنان چند مرتبه که آن ایمان در آب انداختند هر مرتبه رنگ دیگر نمودار گردید دیگر
 نفس چهار چهار آوردند از یک طرف آن که ملاحظه شد بدین خوشترنگ همان آن نمایان
 بود و طرف دیگر که نمودند جفت طوطی ظاهر شد و طرف سیم جانوری سرخ رنگ و غوطه
 در آن طرف چهارم جفت کبک بر خط خال خوش آواز ملو خط گشت و همچنین جانور
 نفس را که می نمود در هر طرفش جانوری دیگر نمودار میشد و دیگر قایم کلان بابت در
 خوشترنگ طرح انداختند و چون آنرا بر گردانیدند روی او پشت شد و پشت او رو گشت
 بطرف دیگر رنگ دیگر هر چند باز گردانیدند هر بار رو پشت شد و پشت او گشت تا بزرگ
 طرح گیرد و دیگر افتاب کلانی بر آب نمودند و افتاب با سبزگون گردند آب بنجته شد پس شد
 گه که شدند باز سبزگون گردند آنش از آن بر خقیق آثار نهاد باز چون در دست نگه داشتند سر
 زیر گردند آب بنجته شد همچنین مرتبه آبش بنجته سوخت کرد و دیگر باز گردند
 بخصوصا دست او در این باز کرد و ستری آنچه در از در این او بر این آید باز گردید هر آن
 مارا کشید چهار و کشیده دم او بر آمد باز گردانید او را از دست انداختند در این شای
 سر او دیگر از در این نمایان گشت باز گردید از این بیرون کشیده بر زمین انداختند تا شکر
 بعینت مار یک قامت و جسامت بصورت و یک حیات از دل برین بر آمدند اساست
 ناری با همدگر جنگید از نظر ناپدید گشتند و دیگر زمینه بر آوردند یک گل در دست گرفتند
 انگلی در آینه هر بار بر رنگ دیگر ظاهر میگشت دیگر در آینه در مرتبان خالی آوردند و مخصوص
 گذاشتند بر شش بره نمودن آن مرتبانها خالی پس سبزه آنها سر بوش آنها از لفظ

که برداشتن یکی پراز غسل مصفی و دیگر پراز شکر سفید سیم پراز جابای گرم همچنین هر یکی
 پراز قسمی از قسام شیرینامی تازه بود که حسب حکم اهل مجلس خورده لذت یافتند و باز که
 آن سپوش سخاوه برداشتن همه خالی بودند بطریق که گویا کسی آنها را پاک شسته است
 و دیگر که آورده از میان آن کتاب گلستان آورده بدست حضار مجلس دادند که همه دیدند
 باز در کیسه گذاشته که بر آوردند دیوان حافظ برآمد چون در کیسه نهادند کتاب دیگر بنظر
 رسید غرض که هر یک کتابی علیحده مری میگشت و دیگر زنجیر آهنی طولانی مقدار پنج و نیم شاکه
 آورده در هوا انداختند آن زنجیر در هوا است و بطریق که از جامی آویخته باشند پس
 سگی آوردند آن سگ زنجیر گرفته بالا رفت چون بس زنجیر رسید پدید شد پس
 ضری کلان آوردند و نیز زنجیر گرفته بالا رفت چون بس آن رسید ناپدید گردید و همچنین
 شیر و لنگ و سپهری جانوران و زنده حاضر شده زنجیر را گرفته بالا صعود کردند و چون
 بانتهار رسیدند چنان ناپدید گردیدند که اثری از آن با ظاهر نشد نگاه زنجیر را فرود آورده
 در کیسه کردند و دیگر ننگری خالی آورده سپوش سخاوه در حضور گذاشتند بعد با آن
 که سپوش سخاوه پراز لیمو گوشت لذی بود که بخار از روی آن بر میخورد و باز سپوش
 گذاشتند چون برداشتن ننگری مذکور پراز فیولی و کشمش و بادام و قیحه یافتند نگاه باز
 سپوش سخاوه چون برداشتن ننگری پراز گله و پاچه است همچنین چندین مرتبه که
 سپوش سخاوه برداشتن هر مرتبه خوردنی تازه بنظر می آمد و دیگر طاس کلانی با
 سپوش حاضر کردند و آنرا پراز آب نمودند که غایب در آن چیزی نبود پس سپوش
 بدان سخاوه برداشتن در میان آن هفت هشت دانه ماهی یافتند که میگردیدند باز

سپوش گذاشته که بر داشتند مرغابی در آن نمایان بود آنگاه باز سپوش بر طاس نهاده که مردان
 چهار بار کلان در سیم سجده میان آب نمودار گشتند همچنین با این دست و جانوران غیر مکرر در آن
 یافتند و دیگر بازیگری انگشترهای آورده در انگشت خود کرده چون از آن بر آوردند انگشت
 دیگر نمودن گینش نبرد شد چون در انگشت دیگر و الماس شد چون در دیگر کرد و نیز در
 و دیگر یک تیر تیراب شاه را شمشیری برهنه را دم بالا نموده در زمین نصب کردند باز یکی
 شده به بلور آن سخاوه غلطان ازین سرب آن سرفت باز از آن غلطک ده پیشتر آمد که صلا
 به پیش از آن رسید و دیگر باضی سراسر کاغذ سفید بستن او اند چون بیک نظر کردیم
 ابتدائی آنها بجز کاغذ سفید چیزی دیگر بنظر نیامده عرض کرد که باز ملاحظه شود چون نظر کردیم
 هر سنج افشان کرده جدول کشیده در لوح و پرگار در آن ساخته نمودار گشت و درق دیگر که
 کردم رنگ کاغذی افشان کرده در هر دو صفحه تو و پر مرد در آن برابر کشید بنظر آمد
 چندان پر تکلف که کار است او بهر معلوم پیش درق دیگر که باز کردم رنگ زرد و کمال
 خوبی و افشان تصویر سیر و در انگشته بود درق دیگر رنگ سبز افشان کرده نمودند
 سبز با چارت پر تکلف بر آن تصویر گشته بنظر در آن درق دیگر که کردیم رنگ کاغذ
 و آن مجلس رزم کشیده که در پادشاه با هم گیر بیگ و جدول مشغول بودند بجهت سوزنی که
 باز میکردم رنگ کاغذ غیر مکرر و صورت نو در مجلس تازه بنظر می آمد لکن او در وقت
 هنگامه بازی و همسازای این بازیگران جادو کار و نادره کاران سامری کرد و این
 پیری خاطر مقدس بود در پنجاه هزار روپیه نقد با خراج فائزه مرحمت کردیم همچنین
 رد دیگر شاهزاده را خواندند چندان انعام نمودند که قریب و لک روپیه سواهی جمله آنها
 رسید این علم انانچه میگویند انتهى با اینجا عبارتست جهانگیر شاه است که در خط اول

پرواشته شد جزیره الشاد در آنجا همه زمان بايشند و مرد در بيان آنها نبود بعضی گویند
 آنها اقيمت نعل کردن آن سبک گمیزید همه دختران آیند و بعضی گویند خواص نعلت
 که در آنجا است سحر قهر است در این کوه آنجا شگافیت که اوله از آنجا شگافیت
 گذشت قاع بیابان است میان عمان و حضرموت بتسلسل وقت توجیه همان در آن
 بیابان آوازی بشنوند که می فلان بن فلان بجای تساعت اینقدر در هم است چون همان
 در آینه مطابق آن به بیرسد کسی بیاورد ترزان بخورد که کم تر از بلاد هند است که اکثر
 فلفل از آنجا با طراف برند و درخت بقم نیز در آنجا است همان چون درخت انار است که
 در آن چون برگ غناب جزیره حامه نیز در آنجا است در آنجا صندل است که در
 ایشان بر سفید آنها است و آنجا گوشت که روزانه دو و عظیم تران می نماید در آنجا
 نزدیک آن نمیتواند رفت جزیره سلا نیز در بجز نیست صندل که قوار آنجا بلاد
 برند و در آنجا چشمه است که می جوشد و لقب است که در آنجا فرو میرود و قطره نیکه بر کنار نقبه
 میماند اگر روز بود آنها سنگ سفیدند و اگر شب بود آنها آب طبع است و در بلاد
 کویج بلای آن کوه آب میزند و در آنجا است از مرغان بر صورت
 تری و اگر در پیش مرغان طعام مسموم آورند آب چشم آن جانوران و نشود و آب
 آنها ای سنگ سفید گردد و طلا کردن آن دانه با جراحی است و در آنجا
 نیز آن موضع نیزند اگر بچهار روز زیاد از یکسال نرسد هر نفس نیز در آنجا
 در آنجا در آنجا است هرگاه خشک شود و خورد شود بونیم بادش در آنجا در آنجا
 در سنگ تخمین بشود خاکتر آن تابش باشد از آنجا با طراف و در آنجا در آنجا

گشتی آن مرغی کذاب است و طوری که هر کسی است بر شرقی بیت المقدس مشرف بر مسجد اقصی در
 حدیث وارد است که چون ام المومنین حضرت صفیه رضی الله عنها گذران اوج مظهرات آن حضرت است
 صلی الله علیه و سلم را برای زیارت بیت المقدس شریف بر دوازده نماز در مسجد اقصی فارغ شدند از
 مسجد آمدند که زیبا صومعه فرمودند در اینجا نماز گذارند و بر کفاره آن گویا استاده ارشاد کردند
 که از همین جا بروم روز قیامت متفرق شوند بعضی به بهشت روند و بعضی بدوزخ برسند و این
 کوه است که حضرت عیسی از اینجا با آسمان برده اند و مکان از انصاری تعظیم کرده و میگویند و بیه
 آن گویا میلان نام فرنگی زنی کینه بنا کرده بود و در میان آن کینه قیاس ساخته مصداق عیسی میگفتند
 رفتن آن کینه می شد لیکن بالفعل در آن درخت خروب بطبی است و متصل آن مسجدی
 و باین آن مسجد غایت مقام مردم بسیار برای زیارت آن مکان میروند و آن درخت را حیرت آورنده
 میگویند چون صلاح الدین بیت المقدس از دست فرنگیان استخلاص کرد تمام زمین را باین
 احمد بکاری و شیخ علی بکاری با التوسیه تقسیم کرده وقف نمود این در مضاف هم می عجب سال
 پانصد و شصت و چهار واقعه آن زمین تا بحرین سواد و روستا تصرف و زیارت شیخین
 مذکورین است و مشرق در الملک بلاد شام است نخست از مرز سامان بفتح در آمدند
 باعی ساخت با اعتماد بعضی بان بزم که در میان طوائف نامم استخار دارد و عبارت است از
 آن استند و عادت بتقلید بهشت هم از زمین فرودش این بنا کرد و بقول بعضی مفسرین از عم
 العا و ابی ایمن این نام وضع است در مرقه گفته اند که دمشق بن فال بن مالک بن رفیع بن سلم
 بن فوج است بر آبادانی آن شهر بگماشته قولی آنکه پدر بزرگوار هم خلیل دمشق بود و حدیث نموده
 و سکندر رومی تجدید آنهارت فرموده و جمعی بر این گفته افتد اند که از محرابات ضحاک بود

مخالف
 ۷۵۲

بقره تقدیر شکر بدان لطافت نشان نداده لطمه همیشه شکر خورم تازه صحرای مقام
 عشرت و جای تماشای باغش گل میدان جوش لاله در مکان ساغر و جامی بی پایه سیر و در
 رود و هر کوی و بزرگ در عالم کرده اینجا عیش مسکن حضرت رسالت پناه چذرت از نزدیک
 و شوق گذشته و بقدم خود آن شکر شرف نساخته بر زبان حق ترجمان گذرانیده که و شوق
 بهشت دنیا است چون سطح نظر من عقبا است قدم من آنرا سپرد و در آن شجر بیخ منزل و
 در بن و بازار نیست که خالی از آب روان باشد و عمالت عالی و اسواق بکلفت و حما
 نیک و چندان دارد که زبان از کسیت و کیفیت آن بعجز اعتراف مینماید از جمله عبارات مشهوره
 آن شجر کی مسجد نبی امیه است که ولید بن عبدالملک بن مروان در ششده شاد و هفت سحر
 آنرا بنا نهاد و در تعمیر و تزئین آن مسجد که بقعه در عالم بدان زینت و زینت و زینت
 یافت غایت تمام سجا آورده و بعد از مسجد قصی بدان کسوت و لطافت مسجدی ساخته
 شده هفت ساله خراج ممالک شام صرف آن مسجد شده و این مسجد و طبقه است تمام فرش و کاشی
 آن از سنگ خام است به هفت و چهار آنرا از لاجورد و طلا منقوشند بقوش غیر کرده
 اگر کسی غمگین بود در صرف ملاحظه و مطالعه صنایع و بدایع آن نماید عشرت عشرت آنرا ندیده
 باشد در طعم پس کی باغ رنگین سجاده بدینا ز خاندین یادگار و بسیار فلک طاق و غیر
 خشت نموداری از قصر باغ بهشت در حاکم این عقده و کاشی و طلا منقوشند در طاق
 ز سقف و جدارش بوقت عبور نگه غوطه خورشید بر روی نور و کاشی در روی زمین
 تاب بنگیری پر تو آفتاب و حاصل قاشان مسجد هر روزه بر آرد و نیست نیاز
 بوده و دولت دنیا صرف روشنائی آن عیشه و در ظاهر مشوق کوه نیست مکنون

تقاریر نماید و اولیاد را بچهار شماره است که آن را معارج البرج خوانند گویند که چهل پیغمبر از
 گرسنگی در آنجا وفات یافتند در جمیع آنست که فابیل و ابیل را در آنجا قبیل آورد و هفت
 ایوب پیغمبر علیهم السلام در یکی از مصافحات دمشق بوجود آمده و آن موضع الحال باین
 شصت در و چشمه که از آنجا آب پدید آمده امروز جار است محمد بن جریر طبرست
 آورده که سن در سال سیصد و سی بد پنجم رسیدم و از آن آب آشامیدم و پیران
 از آن پنجم آب آشامیدم شش شفا مینماید و هوای دمشق بجزارت بایست و آتش که از
 بعلبک می آید که اکثر فواید در میان درختان جاری میشود باین جهت گفته اند دارد
 و در شقیان با هوای شام مشغولند و اکثر اوقات بار تکاب منای و ملاحی مشغولند
 دانسته غفور الرحیم طبرست شصت نزدیک دمشق و در آنجا جام است که بر سر حتمه با
 آب گرم ساخته اند استیاج آتش ندارند گویند. آن موضع دوازده چشمه آب گرم است
 نبات خوشبو هر یک مخصوص بعلاج مرضی است چون صاحب مرض از آن پنجم غسل
 کند شفا یابد صاحب تخمه اعراب گویند که در طبرست بزرگترین است که نصف آن آب گرم
 و نصف سرد که این سرد آب با یکدیگر آمیخته نشود. و قبر لقمان حکیم آنجا است گویند
 هر کس پیل سوزاند نبات کند حکیم شود و در آنجا هفت چشمه است که در هفت سال
 از آن آب بسیار بیرون آید و هفت سال دیگر خشک باشد تا صدها قرن است
 طبرست بابل قبر حضرت مریم علیها السلام تهت کرده بودند بشومی آن بر و ختم که آنجا
 متولد شود از مهر کتابت نشود نوشت او عاری باشد و در آنجا درخت کفتره آن
 در آنجا باشد که او را در غنچه در دست و در با باشد و موضع قرن او بفقوح بود و حضرت

شکست بر هوا معلق که اثر قدم بعضی اقدم پیغمبر عزیزان صلی الله علیه و آله و صحابه و ائمه کبار
 انظار است و آنحضرت در شب از آنجا بعران توجه فرموده و آن سنگ با وقت سحر بر او
 اخص و السلام قرب و در عاز زمین نباشد بود که آنجا فرمودند که چنانچه جان معلق بحال خود
 مانده و محراب حضرت زکریا و محراب حضرت مریم و گری حضرت سلیمان علیهم السلام که در آنجا بوده
 خدا باو میگرداند در آنجا است و محراب حضرت داود در بیرون آنست و معتبرترین محراب است
 خلیل الرحمن علیه السلام است که در سیره میلی واقعت و در زوره و سنگ بیت المقدس می
 آنرا ماصدق الخلیل خوانند و آن حضرت عیسی و آنجا بوده و عیسی بنا بر آنجا نجات نصرتی خوانده و
 گفته بگردد آنرا آنگزینان هم همین است که حضرت عیسی علیه السلام در بیت المقدس بود که بر پیشانی
 المقدس است در سال پنجم در کیم جلوس انخططس فی صر شب ششم یازدهم قانون الاول تالی
 و هم بیت اللحم با همان ششده قبر حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب و یوسف و ساره و مریم علیهم السلام
 در آنجا است و در عهد باریت همه خود حضرت صدیق کبریض الله بحرب مسجد قصى بر پیشانی
 ساخته در سینه چاکصد و هفتاد و نه فرنگیان در آنشهر مستولی شده بوده محراب خراب ساخته آنرا در
 در تصرف و آبادی نصد و پانچ ایزال ایوب فرنگیان آنرا کرده بتصرف آورده و شعایر مسلمانان
 ساخته محراب باز درست نمودند از آن حال در دست مسلمانانست و بنوقت در آنجا علماء
 سلاطین عثمانیه است حضرت و او و خلیفه سلطام و یونس و شعیب و اریسا و اسیل و غیره
 که یاد عیسی و یحیی علی نبیاه علیه السلام جبار بیت المقدس و ضافات آن متولد شده اند
 و زاید آنرا و ایسی سید اوقض عثمانی است منسوب بود بر کس دعوی کردی که از اولاد
 او ایفندی که این عسلا من ناپا کرد دعوی عسلا و بر می مقصد از آنرا عسلا طاهر

قسمت میکردند هرگز نمیدادند بجلب موسوم گردید چه در لغت عرب حلب بمعنی شیر ووشین باشد
 گویند در آن نواحی چاه است که هر که را سنگ دیوانه بگذرد که پیش از گذشتن چاه روز آب است
 بیاشامد شفا یابد در سنه ۲۲۳ هجری در حلیت چهارم از دمای در حلیت پیدا شده بود که دوازده
 فرسنگ از قف نعلش گناه نیست تا بقدرت الهی از نظر ما غایب شد میراق قمری است
 در حلیت در آنجا مسجد است که چون بیماری شب در آنجا گذراند در خواب می بیند که شفا می آید
 در فلان چیز است تخلف نکند و آنجا قسمی از اشجار است که بر گه های آن چون چوب غریب
 باشد و چون از درخت جدا شوند آنجا نصیب نمهند عین چاره موضوعیت از
 مواضع حلب در آنجا نمود است از سنگ تیر چون آنرا بیندازند زان آنجا افتد بعلته
 شهوت مضطرب شوند که بی اختیار از مردان اجنبی و بیگانه طالب نفع گردند تا عمود مسعود
 باز قیام کند اگر این ستون در بیجای قوت باه در حق مردان اثری پیدا لامحاله مردم آید
 آنرا بنابر ترتیب ولایت خود می آوردند و قعود آن نمودند و همیشه در صحرای حدود
 شام است و آن زمین بهود را قبول نکند اگر در قبر اندازند قبر او را بیرون افکند و دیگران
 آنجا را بعد ولادت بکارت عود کند بفتح در میان حلب و فرات واقعه از آنجا بود
 درون ششید نیز آنرا عمارت کرده عسقلان بر ساحل بحر شام واقعه عید است
 سلام گوید که تاج دنیا شام است و تاج شام عسقلان از پیغمبر علیه السلام نقل میکنند که
 هر که از عسقلان بفراید بیرون رود بعد از شصت سال بمیرد و رجه شهید یافته باشد
 قیروان داخل ممالک از قیروان است در آنجا دو تن هستند که جسم آنها با حجار و جواهر
 مشهور است و اینها در دو جمعه پیش از طلوع آفتاب از آن مستور نگاه آب ترشح کند

در سایر دریاها صلابت آب موجود نباشد مگر در آنجا که در آنجا صلابت
 میزد و مسافران در وسط راه روند و اگر زمین بسیار منخرف شود در زمین فروروند که آن
 چون صابون تازه چرب نرم است لطف آنکه شهر است بزرگ بدریای روم بازمست است
 و عارت بانی آن خیر روم بن عثمان بن سام بن نوحست قلعه آنجا که صد و شصت
 جته می افطت هر برجی در قیام چهار هزار کس است که میبوده اند در ازمنه سابقه درون آنجا
 پشه بود در بیرون آنقدر بود که کسی از پنجه قلعه شهربرون کردی تخمین یک گبه به
 دست می چسبیدند نگاه مساره از رخام که در آن بلده بود شکست از درون آن
 پس ظاهر گشت و اما مال از شمال شبه بعد ازین واقع درون شهر نیز پیدا و نیز در آنجا
 که گریز صید و عاجز است حمص در آن بلده هیچ آفریده از مار و گزوم ضرر نیاید و اگر
 جامه با از آب حمص شویند مادام که آنرا بیرون نهند در هر جا که باشند گزوم متعصم
 در بعضی از نسخ بطور رسیده که بر روی یکی از مساجد حمص شمالی است نصف آسمان شمال
 مشابه انسان و نصف اسفل بصورت گزوم چون پاره از گل پاک بر آن صورت نهاده و آنرا
 در آب اندازند و گزوم گزیده از آن آب بیاشامد شفا یابد مخفی نماند که اینج بجز که در
 سکون است یکی بجز شام است که آنرا بحر الروم و بحر اقیانوس هم کبر خوانند طورش
 از مغرب تا مشرق چهار و نهصد فرسنگ است و بعضی با عرض و می دو است
 چون بحد و شام رسد دو است و شش فرسنگ گردد و در آنجا کس بر شمال بلاد
 بر جنوب این دیار آینه و اکثر رود که در روم است بین بحر پیوندند و در شعبه ازین
 میان قیام در آید یکی را خلیج ادریس دیگر را خلیج یونان گویند و درین بحر دو است

شگفت و در جزیره معموره است که تجار بحار در آنجا سید اند و بعضی خبر می یابند که در آنجا
 رفت اما بجز مغرب آنرا دریای اندلس و بحر طنجیه و بحر الاسود و بحر الکبری نیز خوانند ابتدا ایشان از
 اقصای جنوب از برابر ارض سو داشت و بر حدود سورن بلاد اندلس و قبرس گذرد و
 بجانب مشرق جاری بوده برابر ارضی غیر مسکون عبور کند تا به بحر عظیم منتهی شود و در آنجا
 الا در آن مسطور است که بحر و قیانوس این دریا و سفاین و مراکت تجار بسبب کثرت تلاطم
 و کثرت طلعت و تبار در این بحر جریان نیاید مگر قریب سه اهل این بحر روند و اندک منفعتی
 گیرند صاحب عجایب البحار گوید که درین بحر ضعیف است که از امیرج البحرین گویند و
 آن محلی باشد که بحر منهد با این دریا پیوندد و در آنجا نماند و ساخته اند از سنگ که سخت
 گزرتیغ دارد و در آنجا جزیره ایست بغایت معمور و این دوریا بالشکل غریب با همی پیوندد
 چنانکه از هنگام طلوع آفتاب از و ال آن مغرب بگیرد و در بحر بندیریزد و از زوال تا غروب حال
 بر عکس باشد و دو شعبه از بحر مغرب به روه ارمن در آید یکی را خلیج اندلس و دیگر را خلیج طنجیه خوانند
 و سایر مقدم جریان متغایرین حال جزایر این دریا معلوم نیست جزایر خلد است که ابتدای آبادی
 دنیا از طرف مغرب آنها میگردد درین بحر معمور بودند اما این وقت همه در زیر آب آمده
 و منتهی نماند که شام و لایت وسیعی است که اگر در حدود ذکر تمام شهرها را بچین در آنجا کشته و مطا
 کنندگان از املاک آنرا بدیند بنی ازیمی و بداند از خرمی اکتفا شد مصر به مصرین با هم
 بن فوج علیه السلام منسوب است از جمله انما طریم بلاد قدیمه بود فوراً خلافت و زراعت و آبادی
 و شهرت در میان طبعات نامم متغایر است و شناور دارد و معموری و آبادی و کثرت باغات و تنها
 آن رازنده سابقه میرسد بود که سبب غرور فرعون شده گفت انیسری ملک مصر کشته

تجویز من تختی و از نوادیش یکی رود نیل است که از عظمت آنهار ربع مسکون است و از
 جانب جنوب شمال میزود و بر خلاف دیگر اهنامه و ابتدای آن از پس خط استوا بود از
 طرف جزایر و منتهی شود و نهری در از تر از وی در تمام ربع مسکون نیست زیرا که یکا هم
 در میان بلاد اسلام رود و ماه در میان دریای بلخ نوبه و چهار ماه در صحاری و خارج
 و در زمستان تمام بهای سوزین بکاهد و رود نیل سبب است که چون در بلاد ما است
 شود در پس خط استوا زمستان بود و چنانچه از سمت الراس ایشان دور تر افتد و این
 بلاد نزدیک تر شود چون این چهارستان وی نماید آنجا استمان بود و عبد الصمد بر این
 در انساب العجمی نقل میکند و صاحب روضة الصفا نیز می آرد که سبب ارتفاع و بیجان شدن
 آنست که بحر روم در فصل خزان بجهت آنکه مطایح اشعه کواکب واقع شود در بیجان کند و موج
 زرد از مواضع خود مرتفع گشته پس و چون سدی شود نگذارد که آب نیل در وی برود
 برآیند رود نیل رحمت کند و اراضی مصر ملو گردد و چون مقدار کفاف بحصول پیوندد و باران
 جلت غلظت با و جنوب را فرمان دهد تا آب بحر روم را بکشد و جاری گردد اند پس دیگر باره
 نیل بر گردد و ایمنی از عجایب قدرت الهی است و اهل مصر را مقیاسی بود که بان مقادیر زیاد
 و نقصان آب معلوم کنند آن در میان موضوعت بر آن خطی چند است که از آن و ستور
 کفاف اهل مصر معلوم شود و آن تا چهارده خط باشد و چون آب نرزد و رسد خیر و بسبب
 حاصل آید و غایت زیاده هر چه خط بود هر گاه ازین بیشتر شود به مصر خرابی راه یابد و همین
 چون از چهارده کم گردد یکانه فلان بحصول نی پیوندد و گویند این مقیاس از موضوعات
 یوسف صدیق است که بنیاد علم است چون در زمان هدایت نشان با کس با حق با صلوات

حضرت امیرالمؤمنین شریف الخطاب رضی الله عنه شکر حضرت عمر و عاصم منقوش شد و میرزا
 بشارت رسانید که حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم به نیکویی با شما امر کرده باشد آنچه که ما
 خدمت می نمودیم عاصم پدر عرب زنبات ملوک زنده بود و آن با از آن بشارت مینویس و مسرور
 از آنها را مودت کرد در میان شما عمر و عاصم در عهد اهل بیت مد آن بود که مردم مصر بوی مسرور
 داشتند که در و نیل مار است و بیست هرساله که تا مرد در بواجبی بان سنت قیام نمایند و بی
 مسالو که عبرت از این چیز و مباح نماید در عهد و عاصم رسید که آن بیست گفتند که چون بازده
 مشبانه روز فلان ماه بگیرد و ما در حضرتی در غایت حسن و جمال و شمایند غنچ و دلال

مشکوی و عین بوی به نسی به ماه و نسی بلال امروسی به نسی بوی از جوانی روحیه
 ضایعین سات عینین کیس از دره ای گشتن گردن پرش در نسی در مشک جیب و در آن پرش
 پیدا پیدا ساخت و پدید آوردن ابانواع رعایت نوشت آن دختر را باصناف حللی ظل
 و جواهر نفیس همین مزرین ساخته و جای گشتان از سپید و نیل زیاد است تا آب وی بوش
 نند و بجز این آید و گفت قواعدین همین نسی که افق بدعانت شنبه است از اقامت با
 امر مذموم مستنابع نیاید و بدبر شیکه اهل اسلام مردم نیابن رسوم جا بلت نموده ابواب
 سعادت بر وجه خود کشوده ره زوگرا مالی محله کرده گفتند بار حضرت نسبت مهموده خود

و در حضرت جلای و من فرما که امور سعاش با جبریان نیل اجرائی باید عمر و عاصم نامه
 با امیرالمؤمنین عمر نوشت و کیفیت اجرائی نهاد نوشت امیرالمؤمنین بطاقت دست او امر که

بطاقت را در و نیل اندازد و بنجامه هدایت علامه بران بطاقت نوشته که من عبد الله عمر
 امیرالمؤمنین اما بعد ایها النیل ان کنت تجری من قبلی فادرن کان الله الواحد